

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسله تک‌نگاشت‌های
الگوی اسلامی ایران پیشرفت

جستجوی آمایش پیشرفت در بنیان‌های قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

اردیبهشت ۱۳۹۳

رهبر فرزانه انقلاب اسلامی:

**باید در طراحی الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت
بر چهار عرصه‌ی فکر، علم، معنویت و زندگی تکیه شود
که در این میان، موضوع «فکر» بنیانی‌تر از بقیه‌ی عرصه‌ها است**

در دیدار اعضای شورای عالی
مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
۱۳۹۱/۱۲/۱۴

سرشناسه	: سبحانی، حسن، ۱۳۳۲ -
عنوان و نام پدیدآور	: جستجوی آمایش پیشرفت در بنیان‌های قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران / نگارش حسن سبحانی.
مشخصات نشر	: تهران: مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۴۶ ص.
فروست	: سلسله تکنگاشتهای الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۴۰۱-۳-۹
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۴۵.
موضوع	: عدالت و اسلام
موضوع	: ایران، قانون اساسی (جمهوری اسلامی)
شناسه افزوده	: مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ج ۵ س ۱۲ / BP۲۳۰۱۲
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۸۳۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۵۴۵۰۱۳

**سلسله تک نگاشت‌های الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت:
جستجوی آمایش پیشرفت در بنیان‌های قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران**

نگارش: حسن سبحانی (استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران)

ناشر: نشر الگوی پیشرفت، وابسته به مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

نوبت چاپ: اول، اردیبهشت ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۴۰۱-۳-۹

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

تلفن: ۰۲۱ ۸۸۰۱۴۶۴۸ - ۰۲۱ ۸۸۶۳۴۰۰۸

www.olgou.ir

Email:olgou@olgou.ir

نشانی: تهران، خیابان جلال آل احمد، روبه‌روی بیمارستان شریعتی، شماره ۳
تمامی حقوق این اثر متعلق به مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است.
مسئولیت دیدگاه‌های بیان شده در این تک نگاشت بر عهده مؤلفان محترم است.



پیشگفتار

تعیین مبانی، ارکان، چارچوب و مسیر پیشرفت کشور در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران باید با مشارکت گسترده و حضور همه جانبه دانشمندان، محققان، نخبگان دانشگاهی و حوزوی و جوانان این مرز و بوم صورت گیرد. به گواه تاریخ و تجارب گذشته، پیشرفتی همه جانبه و پایدار خواهد بود که مبانی اسلامی و اقتضانات ایرانی در آن توأمان مورد توجه باشد.

اینک مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در آستانه اتمام سه سال تلاش‌های علمی، تخصصی و فکری درباره پیشرفت اسلامی ایرانی، برگزاری نشست‌های علمی و تخصصی، تاسیس اندیشکده‌های مرکز، انتشار صدها مقاله ارزشمند و تهیه نقشه راه تدوین الگو و انجام برخی از مراحل آن، در نظر دارد با هدف تولید دانش و گسترش و تعمیق ادبیات موضوعی در حوزه الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، آثاری را به صورت تک نگاشت‌های علمی فاخر منتشر نماید. تک نگاشت نوشتاری تخصصی و نیمه مبسوط است که توسط یک پژوهشگر خبره در یک موضوع خاص نگاشته می‌شود. تک نگاشت از نظر حجم و محتوا حد فاصل مقاله و کتاب است و نویسنده با پردازش و تحلیل یافته‌ها و مطالعات تخصصی پیشین و افزودن یافته‌های پژوهشی جدید خود و تحلیل جامع و منسجم آنها افق‌های تازه‌ای را در زمینه مورد بررسی می‌گشاید.

سلسله تک نگاشت‌های الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت که در مجلدات مختلف منتشر می‌شوند، حاصل تلاش جمعی از استادان، اندیشمندان و محققان دانشگاهی و حوزوی است که مراحل مختلف نگارش، ارزیابی، ویراستاری، تدوین و انتشار را با نظارت متخصصان و اهل فن گذرانده است و در اختیار صاحب‌نظران قرار می‌گیرد. در پایان از مساعدت‌ها و تلاش‌های ارزنده نویسندگان تک نگاشت‌ها و داوران و مراکز مختلف علمی و پژوهشی که ما را در تهیه، تدوین و انتشار این سلسله یاری رساندند، تقدیر و تشکر می‌شود. امید است این محتوای علمی بتواند افق‌های نو و روشنی را در پیش چشم متخصصان دانشگاهی و حوزوی بگشاید و هر روز در طی مسیر تدوین و تحقق الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت گام‌های بلندتر و استوارتری برداشته شود.



فهرست

۵.....	خلاصه
۷.....	مقدمه
۱۰.....	قرارداد اجتماعی
۱۲.....	قانون اساسی
۱۴.....	قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
۱۹.....	مميزه ویژه قانون اساسی ایران
۲۱.....	پایه‌های جمهوری اسلامی در قانون اساسی
۲۳.....	نسبت بین پیشرفت و دین محوری
۲۴.....	توسعه یافتگی و تحقق انسان رشید
۲۶.....	وسیله بودن اقتصاد
۳۰.....	دولت و پیشرفت
۳۱.....	پیشرفت و مدیریت بوروکراسی
۳۳.....	حقوق عمومی
۳۶.....	عدالت
۴۰.....	جمع‌بندی، نتایج و پیشنهادات
۴۵.....	فهرست منابع



خلاصه

رستگاری انسان‌های موحد و عامل به احکام و آموزه‌های دینی، منطقی‌اً بر مبنای سنت‌هایی شکل می‌گیرد و به سامان می‌رسد که در محوریت آن‌ها ارجح بودن روش‌ها و راهکارهای وحیانی، و یا در موارد فقدان آن‌ها، معطوف بودن روش‌های اتخاذی به مبانی وحیانی و سنن الهی است. به‌گونه‌ای که صیوروت انسان بر مبنای بینش‌ها و نگرش‌های دینی می‌تواند با ایجاد احساس خوشایند بهره‌مندی از استعدادها و امکانات الهی و به‌کار بستن آن‌ها، متناسب و منطبق بر آنچه منظور نظر شارع مقدس بوده است، زندگی انسان را با آرامش توأم کند و استمرار منطقی و طولی این حالت را برای استحاله انسان و انتقال او به نشأه دیگری در دنیای دیگر، تضمین کند. وجود این قابلیت در انسان و دامنه فراخ و گسترده آن، تا حد خلیفه‌اللهی شدن او، مبتنی بر سنت علت و معلولی و وامدار تدارک و تمهید شرایطی است که بتواند بین نقش‌آفرینی انسان از یک طرف و بالفعل کردن توان و استعداد وی از طرف دیگر، رابطه برقرار نموده و تحقق رسالت وی را متأثر از مجاهده خود وی، و البته ملاحظه واقعیت‌های استعدادی او، معنی‌دار و آزمون‌پذیر و در نتیجه پاسخگو و مسئول نماید. لذا بروز خلاقیت‌های انسانی نیازمند فراهم آمدن زمینه‌های مناسبی است که تا حاصل نشوند استعدادی شکوفا نخواهد شد. این بستر مناسب را قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با مبانی عمیق و مشخصی و با وظایف مؤکدی برای اقتصاد جمهوری اسلامی ایران که در بردارنده دولت و غیردولت می‌باشد، ساماندهی کرده است. کنکاش و تأمل در سپهر جامعه مورد نظر قانون اساسی، که می‌تواند و می‌باید جامعه الگو (اسوه) باشد، حکایت از پایه‌گذاری این جامعه بر مبنای محوری آموزه‌های وحیانی و عقاید اسلامی، به‌عنوان اساس جمهوری اسلامی، و همچنین مبانی اساسی محدود به دین، هم‌چون آزادی، حقوق انسانی، اقتصاد رافع نیازهای اساسی انسان



در جریان تکامل، و نیز حضور دولتی توسعه‌گرا و فقه‌محور در انتظام‌بخشی به روابط بین امت و نهادهای حکومتی، دارد. به رسمیت شناخته شدن حضور عملی مردم در اداره امور کشور، و در نتیجه، حاکمیتی غیرمتمرکز، جز در امور مهمی هم‌چون وحدت ملی و سیاست خارجی، و بالاخره جستجوی آرمان عدالت از طریق مکلف بودن نهادهایی برای تحقق حقوق عمومی ممکن می‌شود و به‌این ترتیب، تشکیل جامعه‌ای در مجاری پیشرفت و توسعه را نوید می‌دهد.

جایابی منطقی و آمایش موضوعی همهٔ مواردِ ضروری، جهت حضور در قراردادی اجتماعی، که همان قانون‌اساسی است، در صورت نهادی شدن می‌تواند بستر رشد خلاقیت‌های مختلف انسانی شده آمایش پیشرفت را، به‌طور مبنایی، در الگوی پیشرفت قانون‌اساسی جمهوری اسلامی ایران، پشتیبانی نماید.



مقدمه

جمهوری اسلامی ایران نظام سیاسی برآمده از پی‌انقلابی مردمی است که در بهمن ماه ۱۳۵۷ با زعامت یک مرجع تقلید جامع‌الشرایط، که کمر همت به احیای دین خدا بسته بود، و با پشتیبانی توده‌های مردم در اقشار مختلف، اعم از زن و مرد، بر ویرانه‌های یک نظام سلطنتی بنیان گذارده شد، به این امید که با شیوه‌های اسلامی و با در نظر گرفتن موازین دنیای نوین، که خود حاصل تلاش و تقلای علمی و کوشش‌های بی‌وقفه انسان در فهم و ادراک شیوه‌های دخل و تصرف در نیروهای طبیعی و مهار و به خدمت درآوردن آن‌ها می‌باشد، سبک جدیدی از زندگی را در جهان معاصر پایه‌گذاری کند. اهمیت این پدیده و حادثه بسیار عظیم از آن جا بود که مقارن با برهه‌ای از زمان که با افول ایدئولوژی‌های دینی همراه بود، و در باور بسیاری نمی‌گنجید که دین، و به‌خصوص اسلام، بتواند در یخ‌بندان اندیشه‌های دینی و باورهای عقیدتی، به تصلب در باورها و نگرش‌ها و رفتارهای جامعه اسلامی نهیب، و به بی‌هویتی مسلمانان و مبارزه با استضعاف فرهنگی و سیاسی خاتمه دهد، سونامی انقلاب اسلامی از سرزمینی به‌ظاهر فاصله‌گرفته از دین و مشتاق تجربه نمادها و مظاهر سبکی در زندگی خویش، که چندان ریشه در باورهایش نداشت، بساط آن حاکمیت غیرقابل‌دفاع و غیردموکراتیک را برچید و آهنگ بر آمدن ایدئولوژی و ابتدای جامعه‌ای بر مدار و شاکله اسلام را نواخت.

همان‌طور که اجتناب‌ناپذیر می‌نمود و قابل پیش‌بینی بود و در عمل هم محقق شد، مسایل طبیعی بر سر راه هر انقلاب مردمی، رویکرد مخالفان با انقلاب، و به‌خصوص مخالفانی که جزو قدرت‌های بزرگ روزگار بودند، عقب‌ماندگی عمیق جامعه، و تحمیل جنگ هشت ساله سراسری به کشور موجب استمرار مبارزه با ایدئولوژی انقلاب در مظاهر و بهانه‌های مختلف را در طی سالیان طولانی که از عمر آن گذشته بود، موجب



شد؛ جامعه‌ای دچار تحولات انقلابی شده، اما به شدت مستحیل در روش‌ها و باورها و رویکردهای عمدتاً غیردینی گذشته، اراده کرده بود تا سبک زندگی خویش را به شیوه‌ی دیگری طراحی نماید، لیکن بین تصمیم و اراده برای تغییرات و تجربه تغییرات مناسب و مطلوب فاصله‌های عمیق وجود دارد. این در حالی بود که آن‌چه مورد خواست جامعه و رهبران انقلاب برای جایگزینی با نظام در معرض اضمحلال بود، چندان شفاف و متعین نبود، هر چند مطلوب و خواستنی بود. از سوی دیگر، در سال‌های اولیه‌ای که بر انقلاب اسلامی گذشت، تحولات بنیادینی در آرایش نیروها و جریان‌های سیاسی و قدرت‌های برخوردار از هژمون در منطقه خاورمیانه و در سطح جهان به وقوع پیوست که نمی‌توانست بر رویکردهای منطقه‌ای و جهانی، و به‌طور طبیعی بر کارکردهای انقلاب اسلامی تأثیرگذار نباشد. مسایلی از این قبیل موجبات وقفه یا غفلت یا استحاله و یا حداقل کندی در نهادسازی متناسب با ایدئولوژی اسلامی را برای کشور رقم زد، و به‌طور طبیعی آسیب‌هایی را بر روند حرکت سیاسی یک جامعه انقلابی وارد نمود. اما استقلال عمیق و بی‌سابقه سیاسی، که در ثلث قرن گذشته از طرف جامعه انقلابی اتخاذ و دنبال شد برخوردار از آن چنان اهمیتی بوده و هست که کشور با تجربه روندی که - اجتناب‌پذیر و اجتناب‌ناپذیر - تاکنون داشته است، شرایطی را برای خود تدارک ببیند که با جبران کاستی‌ها و خطاهای گذشته، به زمینه‌های اعتقادی نهضت اسلامی عینیت بخشیده شود. برای این کار، تلاش‌های بسیاری لازم است تا با در نظر گرفتن مبانی فکری و فلسفی ایدئولوژی‌های حاکم بر جهان امروز، و مقایسه آن‌ها با آن‌چه از مجاری وحی و توانایی عقل مستظهر به کلام وحیانی می‌گذرد، شیوه‌های ویژه و سبکی مشخص برای زندگی ملتی مفتخر به احیاء باورهای اسلامی طراحی و به اجرا گذاشته شود؛ کاری که تاکنون تحت الشعاع مسایل مذکور در این مکتوب، که قاعدتاً جزئی از علل و اسباب شرایط موجود کشور است، صورت نپذیرفته است.

جمهوری اسلامی ایران، به عنوان نظام سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی، در صورتی رسالت خویش را در جامعه‌سازی به‌خوبی ایفا کرده است که بتواند به نسل‌هایی که این حرکت را یاری کردند، به بار نشانند، با خون خودشان به آن عمق بخشیدند، و از آن پاسداری و حراست کردند، و همچنین به همه کسانی که بعد از آن نسل‌ها آمده‌اند و می‌آیند، عملاً نوعی از زندگی را نشان بدهد و بگوید حاصل و ثمره آن‌چه که شما برای به‌وجود



آوردن آن مجاهدت کردید و خون دادید، چنین شده است. به عبارت دیگر، نظام سیاسی می‌باید شاکله جامعه دینی را با نهادها و مفاهیم و جوهره حقیقی دین می‌ساخت و بسازد؛ شاکله‌ای که ضمن ابتناء بر وحی، نشانه‌ای از عقب‌ماندگی و تحجر و خودکامگی در آن نباشد، و فضایی را برای انسان‌های پیرو و طرفدار آن به ارمغان بیاورد که در آن اشتیاق به معیارقرار گرفتن نهادها و تأسیسات و کارکردهای جامعه دینی، تمایل و رویکرد به مزایای جوامع غیردینی را تحت‌الشعاع خود قرار داده باشد. باید نظامی باشد که در آن مسائل و مشکلات انسان و جامعه با کارآمدی بالا، از طریق راهکارهای دینی مرتفع شود، نه این که این احساس به وجود آید که دین نمی‌تواند کارآمدی لازم در اداره جوامع پیچیده امروز را برآورده سازد، آن هم بدون استحاله در نظام‌های مبتنی بر الزام به انزوای دین.

با این تلقی از رسالت جمهوری اسلامی، و از آن جا که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که طی اولین سال پیروزی انقلاب اسلامی تدوین، بررسی و به رفراندوم عمومی ملت گذاشته شد و با رأی قریب به اتفاق رأی‌دهندگان مورد تصویب قرار گرفت، همان سبک زندگی و الگوی مورد نظر ملت منطقاً بایستی مورد بی‌مهری قرار گرفته باشد که اکنون ما آن آرمان عملیاتی شده جامعه دینی را در اختیار نداریم، زیرا بین تجلی قانون اساسی و فقدان انحراف از اصول رابطه معکوسی قابل تصور است؛ حضور یکی به منزله فقدان حضور دیگری است. از این رو، در آسیب‌شناسی راه تاکنون آمده، و ترسیم سپهر و چشم‌انداز راهی که در پیش است، باید قانون اساسی به‌عنوان نقشه‌راه مورد عنایت قرار گرفته، و به‌عنوان کوشش برای ترسیم آمایش پیشرفت و تعالی جامعه، در نوع مبانی پیش‌بینی شده در آن جستجو صورت پذیرد. به همین جهت است که در این مکتوب تلاش شده است تا با ملحوظ نگه‌داشتن این نکته مهم که آینده انقلاب اسلامی ایجاب می‌نماید، و با مستمر مفروض گرفتن موانعی که بر سر راه بسط ایدئولوژی انقلاب وجود دارد، به کمک روش‌هایی، به اصلی‌ترین مسأله انقلاب، یعنی نهادسازی سیستمی در کشور برمبنای باورهای اسلامی، اهتمام شود، تا بیش از این اشتغالات مختلف ناشی از تعارضات ایدئولوژیک، جامعه را از پرداختن به امور بنیانی خویش دچار استمرار غفلت و فوت فرصت ننماید.



قرارداد اجتماعی

در این که چرا انسان‌ها به ضرورت تأسیس «قرارداد اجتماعی» بین خود رسیده‌اند، و در این ارتباط چه نظریه‌هایی مطرح می‌باشد، مباحث و مجادلاتی وجود دارد که در جای خود بحث در خصوص آن‌ها مفید، ارزشمند و حتی ضروری است، لیکن آن‌چه اهمیت دارد آن است که انسان از دورانی که در آن هیچ قاعده، مقررات و قانونی وجود نداشت، خود را به دورانی منتقل کرد که در آن به قواعد و مقرراتی تمکین نماید که بر رفتار و اعمال او حاکم باشد، و این تحکیم قاعده‌ها و مقررات را در مجموع به نفع آسایش و سعادت‌مندی خود در زندگی اجتماعی تلقی نمود. به عبارت دیگر، انسان تصمیم گرفت تا جامعه‌ای مدنی مبتنی بر قراردادهای و مقرراتی که خود ماهیت و چگونگی آن‌ها را تعیین کرده بود برپا کند، و به این ترتیب، از جامعه‌ای برخوردار از نظم طبیعی (صرف نظر از ماهیت و چگونگی آن) به جامعه‌ای مبتنی بر «قرارداد اجتماعی» تغییر وضعیت و حالت بدهد.

ایجاد نظم و امنیت، و برقراری شرایطی که در آن انسان‌ها بتوانند از حقوق طبیعی خود بهره‌مند شوند، نیاز به تأسیس حاکمیت و تشکیل دولت و لزوم اطاعت انسان‌ها از آن (دولت) را توجیه کرد، و به این شکل، تشکیل دولت‌هایی پاسخگو و یا غیرپاسخگو و دیکتاتور (مبتنی بر نظریه توماس هابز) موضوعیت یافتند. در مورد دولت‌های پاسخگو، از آن حیث از حاکمیتی مشروع برخوردار بودند که به قرارداد اجتماعی منعقد شده بین جامعه و خودشان عامل باشند، و در غیر این صورت، در موارد حرکت برخلاف مصالح عمومی، حق مردم ناظر بر شورش و تغییر، به رسمیت شناخته می‌شده است (مبتنی بر نظریه جان لاک).

در هر حال، تشکیل دولت محصول قراردادی اجتماعی شد که در آن هم فلسفه به وجود آمدن و رسمیت دولت مشخص بود، هم حدود وظایف و تکالیف بین مردم و دولت معین بود، و هم مفاد قرارداد از طرف عموم مردم به رسمیت شناخته می‌شد. نوع اصول مطروحه در قرارداد اجتماعی، به روایتی که ژان ژاک روسو فرانسوی مطرح می‌سازد، معین‌کننده مفاهیم و مضامینی بنیادی ناظر بر حقوق و تکالیف متقابل بین مردم و دولت است. اصول قرارداد اجتماعی روسو عبارتست از: (توفیقین، سید ابوالحسن، قرارداد اجتماعی) ۱ - لزوم تبعیت کردن تمامی افراد جامعه از اراده عمومی که قانون‌نماینده آن است.



- ۲ - ارادهٔ عمومی، ارادهٔ تمام اعضای جامعه نیست، بلکه مقصود اراده اکثریت است.
 - ۳ - اکثریت همیشه بر حق است و اقلیت بر خطا.
 - ۴ - چون اکثریت بر حق است حاکم برآمده از اکثریت نیز عادل است و تبعیت از وی لازم.
 - ۵ - چون حاکم عادل است پس اشکالی ندارد اگر دارای قدرت نامحدود باشد.
 - ۶ - مردم حق ندارند اقدامات دولت را به ظلم تعبیر کرده و به منظور دفاع از حقوق و منافع خود در برابر دولت قیام کنند.
 - ۷ - تمام افراد مساوی هستند و تفاوت و اختلاف در حقوق بر خلاف عقد اجتماعی است.
 - ۸ - منظور از تشکیل دولت، تأمین سعادت و خوشبختی افراد بوده است.
 - ۹ - حاکمیت ملی غیرقابل انتقال است، و چون غیرقابل انتقال است مشمول مرور زمان قرار نمی‌گیرد، زیرا آن‌چه قابل انتقال نیست، قابل مرور زمان نیز نمی‌باشد.
- ملاحظه می‌شود که اصول قرارداد اجتماعی، در واقع، اصول حاکم بر حقوق سیاسی بین مردم بوده است، و پذیرش آن به معنای قبول کردن شیوه و طریقی برای برقراری روابط مبتنی بر حق بین آن‌ها و حاکمیتی بوده که از سوی آن‌ها تعیین می‌شده، تا مبتنی بر «قانون» به تأمین سعادت و خوشبختی آن‌ها اهتمام ورزند. این شیوهٔ زندگی، که داوطلبانه از سوی اکثریتی از مردم پذیرفته می‌شد، در حقیقت تضمین‌کننده تأسیس روال و سبکی از زندگی اجتماعی بوده است که هم پذیرش آن برای مردم به دلیل رهایی از ناامنی و بی‌قانونی و هرج و مرج اجتناب‌ناپذیر بوده است، و هم حراست و پاسداری از آن به ضرورتی قطعی معطوف می‌شده است، تا بار دیگر آنان را به شرایط زندگی ماقبل جامعه مدنی منتقل نسازد.
- دقت در آنچه ذکر شد، حکایت از آن دارد که انسان‌ها برای ادامه حیات دارای وجهی شخصی و دارای وجهی اجتماعی در زندگی خویش هستند. آنان چگونگی وجه اجتماعی زندگی را، به ضرورت‌های مطروحه، تابع مقرراتی عمومی کرده‌اند تا بتوانند وجه شخصی و خصوصی زندگی را، در پرتو نظم حاکم و معطوف به آن مقررات پذیرفته‌شدهٔ عمومی، آن‌طور که می‌خواهند بگذرانند. بنابراین، در قبول اصول حاکم بر قراردادهای اجتماعی از سوی مردم، در حقیقت این مهم پذیرفته شده است که از دست دادن حدودی از آزادی عمل، که در حالت طبیعی و بی‌نظمی حاکم بوده است، به مراتب دارای ارزش کم‌تری از به‌دست آوردن امنیت، آرامش و نظم و قابلیت پیش‌بینی امور است که در پرتو پذیرش



قراردادها، مقررات و قوانین به دست می‌آید، و این خود به معنای طراحی و انتخاب سبکی در زندگی بشر بوده است.

قانون اساسی

به نظر ما، آنچه به عنوان قرارداد اجتماعی از آن یاد شد، همان است که با نگرشی دیگر، از آن به عنوان قانون اساسی یاد می‌شود. درباره قانون اساسی گفته شده است که «قانون اساسی به مفهوم مقررات بنیانی و زیرساختی مربوط به حکومت و چگونگی شکل‌گیری آن و وظایف و حدود اقتدار و حقوق و آزادی‌های مردم است. در واقع، موازین و اصول حاکم بر روابط سیاسی افراد در ارتباط با دولت و نهادهای سیاسی کشور و طرز تنظیم آن‌ها و چگونگی پخش قدرت در میان فرمانروایان و فرمانبران از جمله قواعد و مقررات قانون اساسی به شمار می‌رود. قانون اساسی از یک سو حدود آزادی فرد را در برابر عملکرد قدرت و از سوی دیگر حدود و مرز اعمال تشکیلات حاکم را در برخورد با حوزه حقوق فردی را بیان می‌کند» (مهرپور، ۱۳۸۹: ۲۵)

قانون اساسی از مصادیق بارز حقوق اساسی هر ملت محسوب می‌شود، و از آن حیث که این حقوق به دلایلی می‌تواند از جامعه‌ای تا جامعه دیگر تفاوت‌هایی داشته باشد، لذا مضامین آن متأثر از حقوق اساسی (عمومی) داخلی کشورها شکل می‌گیرد. این به معنای آن است که قوانین اساسی چنانچه به دقت و با لحاظ کردن ظرایفی از این قبیل تدوین شده باشند، بومی و معطوف به روابط بین حقوق و آزادی‌های فرد با ساختار حاکمیت و قدرت دولت (دولت به معنای عام آن، یعنی حاکمیت و نه لزوماً قوه مجریه) با همان ایده‌ها، ایدئولوژی‌ها و ذهنیت‌هایی است که مردم از آن برخوردارند و علاقمندند ذیل همان مضامین به زندگی خود ادامه بدهند. به عبارت دیگر، چنانچه قانون اساسی معطوف به حقوق اساسی مردم هر جامعه‌ای تدوین شده باشد (مورد توافق عمومی به عنوان یک قرارداد اجتماعی قرار گرفته باشد)، در واقع، سبک خاص زندگی آن مردم و شیوه شکل دادن به نوع روابط بین حاکمیت و مردم به همان گونه‌ای است که آنان می‌پسندند؛ یعنی داخلی، بومی و غیروارداتی است.

در متون حقوقی می‌توان رد پای پاسخ به این سؤال را یافت که آیا وجود اهداف مشترکی نیز در کنار تفاوت‌های محتوایی فراوان برای قوانین اساسی کشورها قابل تصور است؟ و



یا وجود دارد؟ پاسخ به این سؤال لاقلاً در خصوص قوانین اساسی پاره‌ای از کشورها موضوعیت دارد، به گونه‌ای که می‌توان گفت «قانون اساسی صرفاً یک نقشه قدرت نیست که برای مخاطبان خود، نهادها و اشخاص مجاز به اعمال قدرت سیاسی را مشخص کند، بلکه قوانین اساسی برای وضع محدودیت‌ها راجع به اعمال اختیارات توسط پادشاه، و یا دیگر صاحب منصبان، و نیز برای تنظیم حقوق اساسی و آزادی‌ها و دیگر ارزش‌های بنیادین جامعه طراحی شده‌اند». (بارنت، ۱۳۸۲: ۲۶).

علاوه بر آن چه آمد، قوانین اساسی عمدتاً به عنوان قراردادهای اجتماعی از حیث ادله تأسیس هم از مبانی و توجیهات مهمی برخوردار هستند. یعنی، درحالی که در بعضی از کشورها، خروج از حاکمیت رژیم استعمارگر و به استقلال رسیدن، انگیزه‌ای برای تدوین قانون اساسی است، مثل آن چه در خصوص هند در سال ۱۹۵۰ و نیجریه در سال ۱۹۶۳ واقع گردید، در مواردی هم قانون اساسی به منظور تأسیس بنیادهای عمده یک نظام حکومتی جدید که در پی آمد به پیروزی رسیدن یک انقلاب به وجود آمده، تدوین گردیده است، مثل آن چه در فرانسه در سال ۱۷۹۱ و در پرتغال در سال ۱۹۷۴ و در اسپانیا در سال ۱۹۷۸ و در ایران در سال ۱۹۸۰ به عنوان قانون اساسی تدوین گردید. توجه به این ادله و انگیزه‌ها خود حکایت از آن می‌کند که ملت‌ها در قوانین اساسی خویش آرمان‌ها، ایده‌آل‌ها، مطلوب‌ها و بالاخره شیوه زندگی مدنظر خود را در ابعاد و وجوه مختلف آن، اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و ... جستجو می‌نمایند و تلاش می‌کنند که با تدوین آن‌ها در متن مشخصی، که قانون اساسی نامیده می‌شود، و عمدتاً برای زمان‌های طولانی به عنوان قانون برتر از آن یاد و به مفاد آن عمل می‌گردد، به نحوه و شیوه زندگی خویش شکل و صورت بدهند. از این رو، اغراق نیست اگر گفته شود که قوانین اساسی علاوه بر آن که در بردارنده‌ی نحوه مناسبات قدرت و چگونگی ارتباطات بین افراد و حاکمیت هستند، اهدافی فراتر از این موارد را نیز پوشش می‌دهند، که تحقق آن‌ها (حتی پس از گذشت زمان‌های لازم به منظور آمادگی جامعه) آرمان و مطلوب آن‌هاست، و آنان علاقمندند به همان صورت به زندگی خود ادامه دهند و با دیگران ارتباط داشته باشند و با آن اصول و اسلوب و ویژگی‌ها از سوی دیگران شناخته شوند. این است که اگر قالب و مضامین قانون اساسی هر کشوری را الگویی بدانیم که اکثریت مردم، آن را به عنوان سبک ایده‌آل و برتر زندگی خویش پذیرفته‌اند، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. بر این مبنا، می‌توان



اضافه کرد که تمام کشورهای که قانون اساسی دارند، عملاً دارای الگویی منتخب برای اداره و ادامه زندگی خویش هستند، تاجایی که به سختی بتوان گفت کشورها فاقد الگویی برای زندگی فردی و اجتماعی خویش می‌باشند.

در همین ارتباط، می‌توان اشاره کرد که ممکن است اصولی از قانون اساسی در کشوری اجرا نشود و یا ناقص اجرا شود، و یا حتی اقداماتی برخلاف آن اصول اتفاق بیفتد، اما این موارد نمی‌تواند به معنای آن تلقی شود که کشورها الگو و سبکی برای زندگی خویش ندارند، بلکه حداکثر می‌توان گفت کاستی‌هایی در متجلی شدن سبکی که مطابق قرارداد اجتماعی و یا قانون اساسی برای زندگی آن ملت در وجوه مختلف طراحی شده بوده است، به‌وجود آمده و یا پیدا شده است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دارای انواع ویژگی‌ها و خصوصیات است که به سهولت می‌تواند به‌عنوان الگوی مطلوب سبک زندگی اسلامی ایرانی تلقی شود، و فراتر از آن، موضوع این ادعا قرار بگیرد که در ذهنیت کسانی که آن را تدوین و تصویب کرده‌اند، چنین ادراکی وجود داشته است. البته تصویب ۹۹/۵ درصدی آن در یک فرآیند یا همه‌پرسی عمومی توسط مردم واجد شرایط رای، نیز خود می‌تواند مؤید این نکته باشد که این قانون، همان ایده‌آل ملتی بزرگ است که می‌خواسته از پس اجرای آن تجلی عملی ذهنیت خویش را از زندگی جمعی و روابط حاکمیت با افراد و جامعه مشاهده کند و به آن خرسند باشد.

در طلایعه مقدمه قانون اساسی، که در آخرین جلسه بررسی اصول قانون اساسی (جلسه ۶۷) قبل از اصول آن قرائت، و البته در خصوص آن به‌دلیل قابل استناد ندانستن آن رأی‌گیری نشد، آمده است که «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران براساس اصول و ضوابط اسلامی است که انعکاس خواست قلبی امت اسلامی می‌باشد. ماهیت انقلاب عظیم اسلامی ایران و روند مبارزه مردم مسلمان، از ابتدا تا پیروزی که در شعارهای قاطع و کوبنده همه قشرهای مردم تبلور می‌یافت، این خواست اساسی را مشخص کرده و اکنون در طلایعه این پیروزی بزرگ ملت ما با تمام وجود نیل به آن را می‌طلبند»



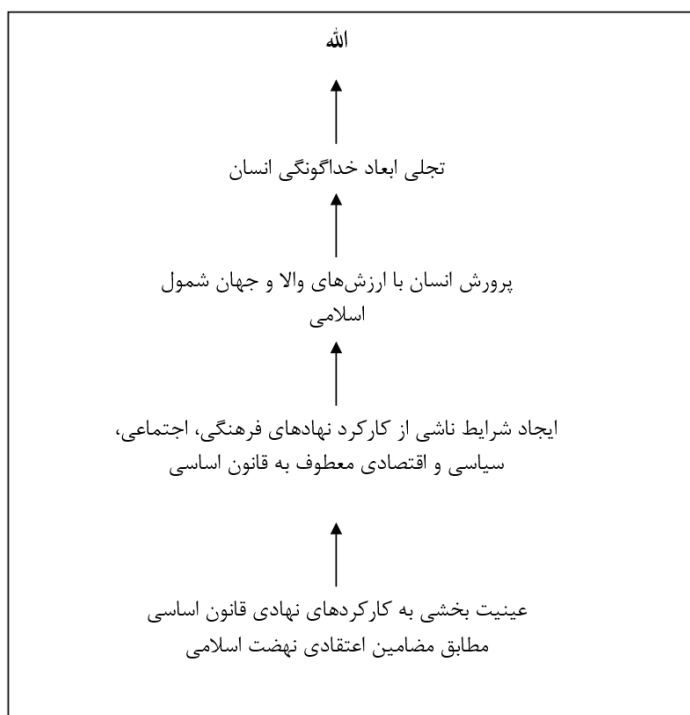
تلقی کردن قانون اساسی به عنوان انعکاس خواست قلبی امت اسلامی و دانستن آن به مثابه ظرفی که مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران خواهد بود، ترجمان آن است که خبرگان تدوین و تصویب کننده قانون اساسی از چه نگرشی نسبت به اصول، نهادها، و ارکانی که به عنوان ارکان قدرت در آن تعبیه کرده بودند، برخوردار بوده‌اند.

بررسی آماری نمایندگان مجلس و بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نشان‌دهنده حضور بیش از ۹۰ درصدی مجتهدان برخوردار از شأنیت علمی بسیار بالا و در عین حال مبارز و انقلابی می‌باشد که در جستجوی عملیاتی کردن آموزه‌های اسلامی، آن هم به صورتی که موجب شکل‌گیری جامعه‌ای الگو در جهان آن روزگار باشد، بوده‌اند. این نگرش که در جای جای اصول قانون اساسی جلوه‌گر است، حکایت از شناخت بسیار واقعی نمایندگان مجلس خبرگان از حضور دین در زندگی اقشار و توده‌های وسیع مردم نیز می‌نماید. شاهد این مدعا آن است که قانون اساسی تدوین شده توسط آنان با ۹۹/۵ درصد آراء مثبت و اجیدین حق رای در روزهای یازدهم و دوازدهم آذر ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و هشت شمسی به تصویب رسیده است، یعنی ۱۵۶۸۰۳۳۹ نفر از مجموعه ۱۵۷۵۸۹۵۶ رأی اخذ شده، به آن رأی مثبت داده‌اند.

در نگاه قانون اساسی و مبتنی بر اسلام، حکومت «تبلور آرمان سیاسی ملتی هم‌کیش و هم‌فکر است که به خود سامان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی، راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید» (مقدمه قانون اساسی)، و کیست که آرمان سیاسی خود را جزء سبک و الگوی زندگی سیاسی و اجتماعی خویش نداند و تلقی نکنند؟ در این زمینه، تدوین‌کنندگان قانون اساسی ملت را مجموعه‌ای می‌دانستند که به «مواضع فکری و جهان‌بینی اصیل اسلامی بازگشته» است و با این ویژگی‌ها «اکنون بر آن است که با موازین اسلامی جامعه نمونه (اسوه) خود را بنا کند» (همان). ملاحظه می‌شود که بنای جامعه‌ای نمونه (اسوه) از اهداف ملت، در سال هزار و سیصد و پنجاه و هشت شمسی، و در پی به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی بوده است، جامعه‌ای که هدف نهایی آن حرکت به سوی الله است و این مهم را در حکومتی می‌جوید که تبلور آرمان سیاسی او را تشکیل می‌دهد. قانون اساسی در چنین شرایطی دارای این «رسالت بوده است که زمینه‌های اعتقادی نهضت را عینیت بخشد» (همان) و از طریق عینیت‌بخشی



به زمینه‌های اعتقادی که در جریان نهضت اسلامی از سوی رهبران مطرح و از سوی مردم پشتیبانی و حمایت شد، و برای این پشتیبانی تاوان سنگین بیش از شصت هزار شهید و صد هزار زخمی و معلول پرداخت کرد، شرایطی به وجود آورد که «در آن انسان با ارزش‌های والا و جهانشمول اسلامی پرورش یابد» (همان). نمودار شماره (۱) مراحل بنای جامعه نمونه (اسوه) با موازین اسلامی را نشان می‌دهد.



شکل-۱ - مراحل بنای جامعه نمونه (اسوه) با موازین اسلامی

قاعدتاً اکنون این سؤال اساسی مطرح می‌شود که عینیت بخشیدن به کارکردهای نهادی قانون اساسی مطابق با مضامین اعتقادی نهضت اسلامی چگونه محقق می‌شود، و چه شرایطی برای سازوکار آن باید فراهم شود، و این شرایط چگونه قابل به وجود آوردن است؟ این مسأله از آن حیث از اهمیت بسیار برخوردار است که این نهادها باید بر خرابه‌های



نهادهای معطوف به نظامی طاغوتی، که در آن‌ها محاسبات و مناسبات امپریالیستی حاکم بوده است، بنا شود و در عین حال، از قالب‌ها و مضامین و روح حاکم بر بسیاری از آن‌ها فاصله داشته و یا اصولاً به دور باشد، چرا که قرار است مستقل از آن‌ها بنماید و کار کند و برآیند و محصول داشته باشد. این امر کاری دشوار است، چون که در جهان معاصر ما، تجربه‌ای از حاکمیت سیاسی دینی و یا اسلامی وجود نداشته و ندارد که بتواند حداقل الگویی ولو غیر کامل در اختیار بگذارد.

به نظر می‌رسد برای فراهم آوردن زمینه‌های سازوکاری که هم جامعه را از وابستگی و همبستگی به نهادهای پیشین نجات دهد، و هم به گونه‌ای طراحی، هدایت و سامان‌دهی شود که بتواند در یک دوره‌ی زمانی مقبول به مرحله تحقق هدف، یعنی عینیت‌بخشی به کارکردهای نهادی جایگزین، برسد، باید به ابعاد و ویژگی‌ها و مختصات کلان آن چه باید تأسیس شود اهتمام کامل داشت، همچنین، بایستی با آسیب‌شناسی وضع موجود، به تمامی ظرایف و موانع حاضر بر سر راه جدا شدن موفق از بسترهای نهادی شکل‌گرفته موجود وقوف یافت تا در نتیجه آن، نقشه راه را به گونه‌ای طراحی کرد که نهادهای جدید برای کارکردی متناسب با آن چه مضامین اعتقادی نهضت اسلامی بوده است، در چنبره قوام و ساختارهای غیرمتصل نهادهای پیشین گرفتار نشوند و ضایعه بزرگ کمین‌کرده بر سر راه چنین انتقال‌های ناشی از انقلاب، یعنی «سونامی استحاله‌ی نهادی» رخ ندهد. اهمیت این مقوله از آنجاست که هم اکنون به خاطر بی‌توجهی و غفلت‌های فراوان، این ضایعه برای جامعه ما رخ داده است، و ما وقتی به چشم‌انداز گذار سی و پنج ساله خود از انقلاب اسلامی می‌نگریم، و انتظارات خویش را از کارکرد نهادهای تصریح شده در قانون اساسی رصد می‌نماییم، متوجه فقدان بسیاری از آن‌ها می‌شویم و در مواردی هم، که صرفاً ظاهر و قالبی از آن‌ها دیده می‌شود، متأسفانه آن قالب‌ها را انباشته از مضامین غیرمرتبط با آن چه قرار بود فضای نهادها را پر کند، می‌بینیم؛ و بدیهی است که از این عملکرد نهادی احساس رضایت نداشته باشیم. مسأله و شکل مهم‌تر آن است که در فقدان کارکرد نهادی، کارکرد نهادهای دیگر تعطیل نمی‌ماند. لذا ما، هم آن چه را که قرار بود به دست آوریم، به دست نیاورده‌ایم، و هم به جایگزینی آن‌ها کارکردهایی را در جامعه خویش تجربه کرده‌ایم و آن‌ها را نهادی نموده‌ایم که بعضاً نقض غرض بوده، در خلاف سمت و سوی اهداف حرکت می‌کنند. به‌عنوان مثال، قربانی کردن عدالت و مقوله



تأمین نیازهای اساسی انسان در جریان رشد در مسلخ کاراییِ مورد ادعای اقتصادهای پیشرفته فقط یکی از این مشکلات است؛ هم انسان را درگیردار تأمین اساسی‌ترین نیازهای حیاتی‌اش تنها گذاشته‌ایم، و هم در جستجوی کارایی، بدون به‌دست آوردن آن، به سوءتخصیص در منابع و لطمه زدن به تولید اهتمام کرده‌ایم، مقوله‌ای که نتیجه قهری آن از دست رفتن فرصت‌های نایاب انقلاب اسلامی است.

مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اشاره به این دارد که اگر جامعه نمونه (اسوه) تشکیل شود، با عنایت به ماهیت نهضت بزرگ اسلامی، هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی نفی می‌شود، و تضمین این نفی هم قهراً به تشکیل آن جامعه مربوط است. لذا، فرض بر این است که شاخصه‌های معینی قابل طراحی است که حکایت از مؤلفه‌های آزادی فکری، آزادی اجتماعی و فقدان انحصار اقتصادی نماید، و به این ترتیب، ملاک و معیارهای مشخصی برای چگونگی کارکرد سالم نهادهای تأسیسی معطوف به قانون اساسی وجود دارد؛ کارکردهایی که همواره در سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان در تلاش است تا جامعه در حال تشکیل و تکوین ساختار، به تدریج از سیستم استبدادی جدا شده، و شرایطی را تجربه نماید که در آن انسان بر سرنوشت اجتماعی خودش حاکم شود.

علاوه بر این، عاملان به تشکیل نهادهای معطوف به قانون اساسی نیز باید از زمره صالحان باشند، و آنان عهده‌دار حکومت و اداره مملکت، چه در اجرا و چه در قانون‌گذاری و چه در قضاوت، گردند، تا تشکیل نهادها بر مدار قرآن و سنت جریان یابد. این یک اصل محتوم و ضروری و به نظر ما اجتناب‌ناپذیر از حیث اجتناب از «سونامی استحاله نهادی» است، که پیشتر مورد اشاره واقع شد.

در پرتو حضور عاملانی که دغدغه احیاء اسلام و حاکمیت احکام آن را دارند، و نیز در سایه نقش‌آفرینی مردمانی برخوردار از امکان تعیین سرنوشت اجتماعی خویش - که از جمله مصادیق این تعیین سرنوشت، معین کردن همان عاملان مجری احکام فقهی اسلام می‌باشد - هدف از تبلور آرمان سیاسی امت، یعنی حکومت، امکان تجلی می‌یابد؛ یعنی رشد انسان در حرکت به سوی نظام الهی، از طریق بروز شکوفایی استعدادهای وی به‌منظور تجلی ابعاد خداگونگی انسان، فراهم می‌آید.

قانون اساسی باید بتواند چنین شرایطی را رقم بزند تا هر فردی در جریان تکامل خویش،

خودش دست‌اندرکار و مسئول رشد و ارتقاء و رهبری گردد.

ممیزه ویژه قانون اساسی ایران

این امر پذیرفتنی است که در جوامع مختلف مردم در داشتن «قرارداد اجتماعی» یا «قانون اساسی» و یا هر سند مورد وفاق دیگری که کارکرد این مقولات را داشته باشد مشترک باشند، ولی لزوماً از مبانی واحدی در ساختار و مضامین قانون اساسی و قرارداد اجتماعی برخوردار نباشند. مطالعه مختصری در تنوع مبانی و مناشی مقررات و چارچوب‌های اساسی در جوامع مختلف، مؤید این نکته می‌باشد. از این رو، این امکان مطرح است که در بعضی جوامع، آراء اکثریت قریب به اتفاق مردم و یا درصدهای دیگری هم‌چون دو سوم یا سه چهارم و... ملاک تعیین و تایید قرارداد مورد پذیرش اجتماع باشد، و در جوامعی دیگر، ترتیبات و نهادهای متفاوتی در این ارتباط ذی‌مدخل باشند.

مردم ایران، مسلمان و اکثریت قریب به اتفاق آنان پیرو مذهب شیعه اثنی عشری هستند، لذا بدیهی و طبیعی است که در ساختار و مضامین قانون اساسی خود بیش‌ترین توجه را به رعایت این ویژگی بسیار مهم، یعنی اعتقاد و باور به دین مبین اسلام، داشته باشند، مضافاً این‌که قانون اساسی فعلی کشور در پی به پیروزی رسیدن یک انقلاب اسلامی، بر ویرانه‌های رژیم سلطنتی گذشته تدوین گردیده، و در این راستا، از حضور مجتهد عالی رتبه در ترکیب مجلس بررسی نهایی قانون اساسی بهره گرفته است. مردمی که حتی نام حکومت خود را «جمهوری اسلامی» گذاشته‌اند، منطقاً نحوه و سبک زندگی فردی خویش را در قراردادهای اجتماعی، مربوط به رابطه با حاکمیت پیگیری و دنبال می‌کنند. از این رو، می‌توان گفت که مردم ایران مبانی و مناشی قانون اساسی خود را بر پذیرش حاکمیت الهی قرار داده‌اند و بر آن تصریح نموده‌اند. این که در اصل پنجاه و ششم آمده است که «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست»، اشاره مستقیمی به همین نکته دارد و پس از پذیرش این اطلاق در حاکمیت است که ابراز می‌شود «هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است» اصل چهارم قانون اساسی، در دنباله این اعتقاد، مسیر و مجاری بنیادین قرارداد اجتماعی را قطعی می‌نماید: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد»



و حاکمیت سیاسی انتخابی خویش، خود را در معرض نظام تشریحی توحیدی قرار داده، و هویت اصلی خود را این گونه نمایانده است. به عبارت دیگر، این احکام الهی است که بر زندگی فرد، بر زندگی و نظام حکومتی، و در سازوکارهای مربوط به رفتارها، حکم می‌راند، و افراد اهمیت و اعتبار خود را در قرارداد اجتماعی از میزان پای‌بندی عملی خویش به مقررات و قوانین و موازین اسلامی اخذ می‌نمایند. لذا، برخلاف بعضی از جوامع که ممکن است موحد نباشند و یا اگر باشند داعیه به کارگیری موازین دینی خود را در قانون‌اساسی و یا مقررات و قوانین عادی خود به هر دلیلی نداشته باشند، جامعه ایران با تأکید بر موازین اسلامی در قانون‌اساسی خویش، مسیری متفاوت را پیش روی خود گشوده است، و واضح است مسیر متفاوت به معنای پذیرش پی‌آمدهای متفاوت معطوف به تفاوت‌هاست. این خود می‌تواند دلیل مستحکمی باشد که چرا منطقی‌الگوی مورد نظر جامعه اسلامی ایران در چگونگی سبک و روش زندگی فردی و جمعی، و نیز در روابط بین مردم و حاکمیت، حداقل با جوامعی که به لحاظ اعتقادی موحد نیستند و یا خداوند را در تدابیر امور خویش مؤثر و راهگشا نمی‌دانند، متفاوت است. در طراحی پیشرفت چنین جامعه‌ای نیز این نشانه‌گذاری مبنایی، نقش پررنگ و کلیدی خویش را به‌طور مستمر ایفا می‌نماید؛ به‌گونه‌ای که اگر الگویی از تعالی و پیشرفت نمایان شود، اما در آن از حضور موازین دینی در تمامی شئون و ضوابط، عملاً اثری نباشد، بدون شک می‌توان حکم کرد که آن الگو، الگوی مورد نظر قانون‌اساسی جمهوری اسلامی ایران نیست.

متمایز شدن مبنایی همه مقررات و قوانین و قراردادهای اجتماعی نافذ بر زندگی فرد و جمع و روابط فی‌مابین حکومتی بین این‌دو، به‌وسیله اسلام، خود تضمین‌کننده محقق شدن جامعه‌ایست که در آن بسیاری از آسیب‌ها و مشکلات اجتماعی فعلی موجود نیست، تا ما با مشاهده و مقبول ندانستن آن‌ها، و به امید رسیدن به شرایطی که در آن از آرمان‌های دینی نشانه‌هایی باشد، به فکر طراحی الگوهای جدید بیفتیم، چرا که اگر وضع موجود پسندیده نیست، به معنای کنار گذاشته شدن اجرای تمام و یا بخشی از قراردادی است که بین مردم و حاکمیت با شیوه‌های معقول تعریف شده و امروزی، منعقد شده بوده است. بدیهی است در موقعیت وضع قراردادی جدید، ممکن است جامعه باز هم در معرض آسیب کنار گذاشتن دستاوردهای جدید قرار بگیرد، همان‌طور که در خصوص ما به کرات اتفاق افتاده است.



پایه‌های جمهوری اسلامی در قانون اساسی

حکومت ایران، که جمهوری اسلامی نامیده می‌شود، نظامی است که باید مطابق اصل دوم قانون اساسی برای برپایی عملی آن، اهتمام بسیار صورت گیرد، یعنی باید ترتیبات نهادی وسیع و پیچیده‌ای که کارکرد آن‌ها در مجموع شاکله نظری و عملیاتی نظام را به نمایش بگذارد، به وجود آید، تا بتوان به انتظارات و توقعات معطوف به آرمان‌های مرتبط با تشکیل جامعه الگو (اسوه) دست یافت. چنین نظامی، هر چند به‌طور نظری، خود را در اصل دوم قانون اساسی تعریف نموده است، لیکن تبلور عینی آن در بنیان‌گذاری ساختاری و نهادی بقیه اصول مورد توافق بین مردم و حاکمانی است که مطابق قرارداد روی کار آمده‌اند. کارکردهای حاکمیتی که پایه‌های شش‌گانه آن بر:

۱ - خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و تسلیم در برابر امر او،

۲ - وحی الهی،

۳ - معاد،

۴ - عدل در خلقت و تشریح،

۵ - امامت و رهبری مستمر، و

۶ - کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا،

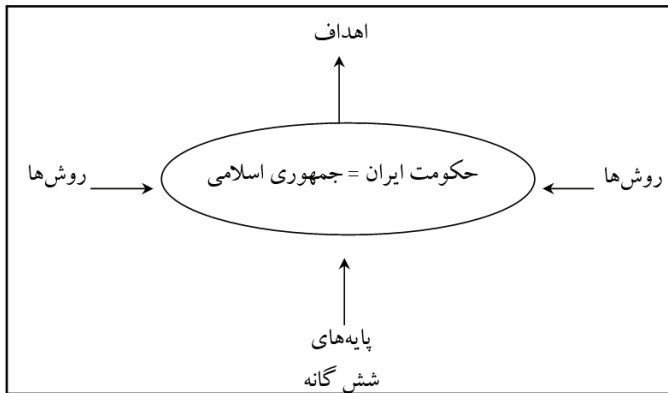
استوار باشد و کارکردهای آن از مجاری نهادها و ترتیبات مطروحه در اصول قانون اساسی جلوه نماید، به‌طور قهری نوعی الگوی تعالی و رشد و پیشرفت را برای جامعه ایرانی به ارمغان می‌آورد. در این جا، حتی نمی‌توان ادعا کرد که این پایه‌ها با یکدیگر قابل جمع و سازگار نیستند، چراکه مجموعه آن‌ها نظام عقیدتی جامعه دینی ما را تشکیل می‌دهند، و به همین دلیل، ممکن الحصول تلقی می‌شوند، چون در سازگاری و کارکرد سیستمی و امکان تحقق نظام عقیدتی دینی که مبتنی بر وحی می‌باشد، خدشه‌ای وارد نمی‌باشد. بنابراین، عدم تجلی آن‌ها در زندگی فرد و جمع می‌تواند به ادله دیگری که معطوف به عدول از قرارداد اجتماعی است، نسبت داده شود. در این اصل بنیانی، راه متمایز نائل شدن به «پایه»ها نیز معین گردیده است، به این ترتیب که:

الف) باید اجتهادی مستمر از جانب فقهای جامع‌الشرایط براساس کتاب و سنت معصومین (علیهم السلام) صورت بگیرد تا جوهره و جان و روح قرارداد قانون اساسی، منعقد به بین مردم و

حاکمان، همواره آن طور که موازین اسلامی ایجاب می‌کند، در معرض اجرا قرار داشته باشد. (ب) از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری هم استفاده شود، تا مبدا تمسک به بند الف برای استفاده در روش کار و بهره‌گیری از غنای ذاتی دین، در مواردی، جامعه را از دانش بشری دور کند و یا در غفلت از آن نگه‌دارد.

(ج) هر گونه ستم‌گری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری نفی گردد. این‌ها مؤلفه‌های راه‌روشی هستند که رعایت آن می‌تواند و باید محوری‌ترین مفهوم و دغدغه و مطلوب جامعه دینی، یعنی تضمین رعایت موازین دین، را برآورده سازد. لذا هر طرحی برای پیشرفت و ترقی باید نسبت به آن به مثابه بستری که همه مسیرها از آن می‌گذرند، بنگرد، کما این که طرح والگوی قانون‌اساسی هم نسبت به آن همین سیاق را در پیش گرفته است.

هدف این نظام با پایه‌ها و روش مشخص، تأمین قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی می‌باشد (قانون‌اساسی، اصل دوم). نسبت این مقولات در نمودار شماره (۲) نشان داده شده است.



شکل-۲ - شاکله بنیادین نظام جمهوری اسلامی

اصل دوم قانون‌اساسی، شورای نگهبان، که موضوع اصل نود و یکم این قانون می‌باشد، را در راستای پذیرش خطرترین تکلیف و مسئولیت در نگهبانی از این اصل به نهادی مبدل می‌سازد، که عملکرد وی کارکرد صحیح روش‌های به کار گرفته شده را، از حیث



رعایت ترتیبات حاکم بر آن‌ها، تأمین می‌نماید؛ یعنی ملاک ارزیابی عملکرد و کارکرد شورای نگهبان، تبلور و متجلی شدن عملی اهداف مندرج در قرارداد منعقدہ بین مردم و حاکمیت، یعنی اهداف مصرح در اصل دوم قانون اساسی، است. تنها در این صورت است که می‌توان گفت نگهبانی از قانون اساسی به‌درستی عملیاتی شده است. این روش‌ها در قوای مختلف و در نهادهای متنوع و گوناگون پیش‌بینی شده در قانون اساسی، و آنچه معطوف به قانون اساسی می‌باشد، ساری و جاری است و اطمینان از التزام آن‌ها به اجتهاد مستمر و استفاده از علوم و فنون و تجارب بشری و نفی ستم‌گری و ستم‌کشی، نیازمند به‌کارگیری سازوکاریست پیچیده، مدرن، عمیق و ژرف‌نگر که همواره در معرض اصلاح و بهبود و ارتقاء است؛ به‌گونه‌ای که برآیند تلاش آنان تحقق اهداف اصل دوم، آن هم با لحاظ پایه‌های شش‌گانه مذکور در آن باشد. نگهبانی شورا از قانون اساسی در اقدامات نظری و عملی ژرف و عمیقی است که روش‌های اتخاذی معطوف به آن‌ها در کار بوده و باید لزوماً تأمین‌کننده عدالت و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی باشند. لحاظ این کلیت، سنگ زیرین لازم و کافی برای ضمانت تحقق سبک زندگی و شیوه مورد نظر مردم مسلمان در چشم‌اندازی است که برای امور شخصی و نیز ارتباط با حاکمیت مورد قبول خویش، ابراز داشته‌اند.

نسبت بین پیشرفت و دین‌محوری

البته دربارهٔ این‌که دینداری از ناحیه فرد، و متدین بودن اجتماعی که فرد دیندار در آن زندگی می‌کند، تا چه اندازه می‌تواند عامل پیشرفت شود، مباحث بسیاری وجود دارد. عده‌ای دین را عامل توسعه و عده‌ای آن را مانع توسعه برشمرده‌اند، و افراد دیگری ضمن این‌که از عاملیت دین در جریان توسعه مطلبی نگفته‌اند، در عین حال آن را مانع توسعه هم قلمداد نموده‌اند. لیکن همین‌که در این خصوص اختلاف نظر وجود دارد و ریشه مطلب افرادی هم که دین را مانع توسعه می‌دانند - و عمدتاً هم از مستشرقین هستند - به فهم نادرست آنان از مفاهیمی هم‌چون قضا و قدر و سرنوشت برمی‌گردد، برای اظهار نظر در خصوص کاستی استدلال قائلین به مانع بودن دین برای توسعه یافتگی کافی است. وقتی اسلام، به عنوان دینی که سرنوشت قطعی و محتوم بشر را از پیش تعیین کرده است، معرفی می‌شود، واضح است که قائل به این مطلب، از آموزه‌های دینی بی‌اطلاع



بوده است. آنچه در ظرفیت این مکتوب می‌توان در خصوص نسبت بین دینداری و پیشرفت مورد اشاره قرار داد، آن است که چون حداقل یکی از ابزارهای مورد استفاده در شناخت و معرفت، از سوی اجتماعاتی که امروزه توسعه یافته قلمداد می‌شوند، عقل و الزامات مربوط به آن بوده است، و در ادیان، و از جمله در اسلام، از عقل به عنوان حجت باطنی نام برده می‌شود، و همچنین، در تحقیق در متون دینی هم کاربرد عقل از ابزارهای مهم شناخت محسوب می‌گردد، لذا با قاطعیت می‌توان گفت که اگر جوامع توسعه یافته یا استمداد از عقل و دستاوردها و پی‌آمدهای آن توسعه را تجربه کرده‌اند، اسلام قائل به عقل و قابلیت‌های آن، قطعاً عامل پیشرفت و توسعه است. در نتیجه، بنیان‌گذاران نظام‌مند نظامی که در آن عقاید دینی جوهری‌ترین مفاهیمی است که تحقق آن‌ها جامعه را به اهداف متعالی اش می‌رساند، اقدامی در راستای پیشرفت عمومی محسوب می‌شود، و تحقق رسالت‌های الهی برعهده فرد را سبب‌سازی و موجب می‌گردد.

هدف از حکومت، یعنی هدف از تنظیم قراردادی اجتماعی بر مبنای شریعت برای به وجود آمدن حکومت و دادن قدرت و اختیار اقدام به وی، به روایت قانون اساسی، رشد دادن انسان در حرکت به سوی نظام الهی است (و الی الله المصیر) تا زمینه بروز و شکوفایی استعدادها به منظور تجلی ابعاد خداگونگی انسان فراهم آید (تخلقوا باخلاق الله). لذا جامعه پیشرفته و یا پیشرفت‌برای جامعه زمانی اصالت دارد که محصول آن رشید شدن انسان در حرکت به سوی نظام الهی باشد. بر این مبنا، سازوکاری که به رشد انسان و ایجاد زمینه برای بروز و شکوفایی استعدادها و بینجامد، در راستای مسیری است که حرکت در آن قابل دفاع است. توسعه یا پیشرفت باید قبل از هر چیز انسان را در صیورورت خود به سوی الله، رشد بدهد، به گونه‌ای که به تدریج متخلق به اخلاق الهی شود، از این‌رو، از منظر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، طراحی و تدوین فرایندهای پیشرفت زمانی به سامان، و تخصیص منابع در آن هنگامی بهینه صورت گرفته است که در گذر زمان برآیند اقدامات در هیأت انسان‌های رشد یافته الهی جلوه کند. این کلیدی‌ترین هدفی است که در سپهر قانون اساسی خود را می‌نمایاند.

توسعه یافتگی و تحقق انسان رشید

انسان رشیدیافته انسان آزادی است که چون از بن‌مایه‌های دین سیراب می‌شود، آزادی‌های



مشروعی از همان ناحیه برای او به رسمیت شناخته شده است. این آزادی‌ها از جانب هیچ فرد یا گروه یا مقامی، تحت هیچ عنوانی، حتی تحت عنوان حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، از انسان سلب نمی‌شود (اصل نهم قانون اساسی). حتی نمی‌توان با وضع قوانین و مقررات به سلب آزادی‌های مشروع انسان همت گماشت، زیرا چنانچه شرایطی معطوف به سلب آزادی از انسان اتفاق بیفتند، در واقع نقض غرض از انتخاب دین به عنوان جوهر و بستر مندرج در قانون اساسی و یا قرارداد اجتماعی صورت گرفته است. بر این مبناست که محدودیت، تحمیل، و خودسانسوری ناشی از بینش و عملکرد دیگران در سطوح مختلف، حق تحدید آزادی انسان را ندارد، و حتی اگر قانون در مواردی اعمال محدودیت‌هایی بر آزادی انسان را تصویب کند، اصلی‌ترین فلسفه و ادله توجیهی آن حفظ آزادی و تعمیق آن برای اجتماع و احاد آن است. در این ارتباط، هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرارداد (یعنی به آزادی‌اش لطمه وارد کرد) و حتی تفتیش عقاید ممنوع دانسته شده است. بدیهی است چنانچه عقایدی که فردی واجد آن است، بخواهد منتشر شود در حالی که مخل به مبانی اسلام و یا حقوق عمومی باشد، ملازمات حفظ آزادی حکم می‌کند که امکان انتشار آن داده نشود، زیرا آسیب‌رسانی به بستر اصلی مورد پذیرش جامعه را وجهه همت خود کرده است. انسان اگر آزاد باشد، یعنی جز در محدوده‌ی ممنوعیت‌های قانونی - که در جمهوری اسلامی همان قانون شرع می‌باشد و یا مغایر با آن نیست - هیچ محدودیت دیگری را نپذیرد، در آن صورت می‌تواند استعدادهای خود را شکوفا و از تحمیق و استضعاف فکری و ذهنی مبری باشد. بدیهی است آزاد بودن و استفاده از پی‌آمدها و ملزومات آن، در گرو فراهم بودن مقدمات و سازوکاری است که در آزاد بودن انسان تأثیرات ژرف دارند. انسان گرفتار در نارسایی‌های مادی و اقتصادی که دچار آسیب‌های ناشی از نابسامانی‌های اقتصادی است، نمی‌تواند آزاد باشد، همان‌طور که انسان مرعوب و نگران توطئه‌های دیگران، نمی‌تواند حتی تصور آزادی را بنماید. انسانی که جرأت نکند دیدگاه خود را - با لحاظ ضوابط قانونی - اظهار نماید، آزاد نیست، همان‌طور که علی^(ع) فرمود: «تا سخنگوی مردم بتواند بدون لکنت زبان حرف خود را بزند که من بارها از رسول خدا^(ص) شنیدم که می‌فرمود «هرگز ملتی که در آنان با صراحت لهجه حق ضعیف از زورمند گرفته نمی‌شود به قداست نمی‌رسند.» (زمانی، ۱۳۸۴: ۷۹۳). بنابراین، لازمه آزادی، کارکرد درست نهادهایی است که ابزارهای اعمال آزادی را برای انسان تدارک می‌بینند. در نتیجه کفایت کردن به تعریف و تمجید از آزادی و بیان



ضرورت وجود و حاکمیت کامل آن کفایت نمی‌کند، آنچه مهم است آن است که حتی بدون نام بردن از آزادی و ضرورت و اهمیت آن، شرایط نهادی به‌گونه‌ای سامان گرفته باشد که در حصول نتایج ناشی از کارکرد آن‌ها، آزادی جوانه زده، رشد کند و به واقعیتی که همه را تحت پوشش خود می‌گیرد، فرجام یابد. در چنین فضای آزادی است که انسان آزاد و حُر و غیروابسته موضوعیت می‌یابد. چنین انسان‌هایی با این خصلت‌های برجسته تربیت نمی‌شوند، مگر این که نهادهای آموزشی و تربیتی آن‌چنان عمل نموده باشند که محصول کار آنان عبادالرحمان باشد. «بندگان (خاص) خداوند رحمان کسانی هستند که آرام و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آن‌ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند) به آن‌ها سلام می‌گویند (و با بزرگواری می‌گذرند) کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند و کسانی که می‌گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما بر طرف گردان که عذابش سخت و پر دوام است؛ به یقین جهنم بد جایگاه و بد محل اقامتی است. و کسانی که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف و زیاده‌روی می‌نمایند و نه سخت‌گیری، بلکه در میان این دو حد اعتدالی دارند، و کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند و انسانی را که خداوند خورش را حرام شمرده جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی‌کنند و ... و کسانی که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند) و هنگامی که با لغو و بی‌هودگی برخورد می‌کنند بزرگواری از آن می‌گذرند و کسانی که هرگاه آیات پروردگارشان به آنان گوشزد شود کر و کور روی آن نمی‌افتند و کسانی که می‌گویند «پروردگارا همسران و فرزندانمان را مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را پیشوایی برای پرهیزگاران گردان» (مکارم شیرازی، ترجمه، آیات ۶۳-۷۴ سوره فرقان).

در پناه آزادی اندیشه، تفکر، خلاقیت، ابداعات و... بسط یافته و رونق می‌گیرند، و جامعه را از نتایج سرشار خود بهره‌مند می‌سازند. در خصوص چنین جامعه‌ای، نه تنها با قاطعیت می‌توان گفت که در مسیر توسعه قرار گرفته است، بلکه باید گفت جامعه‌ای توسعه‌یافته و پیشرفته است. به عبارت دیگر، وجود آزادی، اذعان به تحقق توسعه است. آزادی خود توسعه‌یافتگی است نه این که ابزار توسعه باشد.

وسيله بودن اقتصاد

از آن جاکه تحقق آزادی - آن‌طور که انسان را رشد بدهد، کرامت و ارزش او در آن جلوه



کند، و او را در قبال خداوند مسئولیت‌پذیر نماید، نیازمند ابزارها و امکانات و تأسیس نهادها و وقوع پدیده‌های بسیاری است که باید به‌طور سیستماتیک در کار باشند تا این مهم عملیاتی شود، منطقاً باید بنیان‌هایی در قانون اساسی تعبیه شده باشد که به‌طور بایسته‌ای ایفاگر این نقش بوده باشند، از جمله این بنیان‌ها، بنیان‌های اقتصادی است. بنیان‌های اقتصادی از آن جهت اهمیت دارند که سبب‌ساز تبدیل آن‌چه در امور مختلف به‌صورت بالقوه وجود دارد، به وضعیتی بالفعل می‌شوند؛ و بدیهی است که چگونگی این صیورت بین قوه و فعل معطوف به عنایت به پایه‌ها و توجه به ملاحظات حاکم بر روش هاست. مقدمه قانون اساسی در تحکیم بنیادهای اقتصادی، اصل را بر «رفع نیازهای انسان» در جریان رشد و تکامل او گذاشته است. این‌که انسان چه مراحل را در جریان رشد و تکامل می‌گذراند و در هر یک از آن مراحل چه نیازهایی دارد که مقدمه قانون اساسی به‌صورت بسیار قاطع بر رفع آن‌ها تأکید ورزیده است، کم‌تر اهمیت دارد، تا این نکته که نیاز انسان در مراحل مختلف رشد و تکامل او باید مرتفع گردد. این‌گونه است که ابزارهای اقتصادی رفع نیاز، به روایت قانون اساسی، به‌مثابه ابزارهایی تلقی می‌شود که مسیر حرکت و راه وصول به هدف را کارآمدتر می‌سازند. بنابراین چنانچه هدف حکومت را، که رشد دادن انسان در حرکت به سوی نظام الهی است، یادآور شویم، بنیادهای اقتصادی باید مردم و حاکمیت را در رسیدن به این هدف کارآمدتر سازند. در نتیجه سؤال اصلی چنین می‌شود که بنیادهای اقتصادی رافع نیازهای انسان در جریان رشد و تکامل او کدام‌ها هستند و چگونه ایجاد می‌شوند؟ سازوکار عملیاتی شدن آن‌ها چگونه است و چگونه در جمهوری اسلامی عینیت می‌یابند؟

کنکاش در مضامین قانون اساسی و عنایت به آن‌چه در مقدمه آن، در این خصوص تصریح شده، بیانگر آن است که بنیادهای اقتصادی باید زمینه مناسب برای بروز خلاقیت‌های متفاوت انسانی را فراهم آورد و برای این مهم،

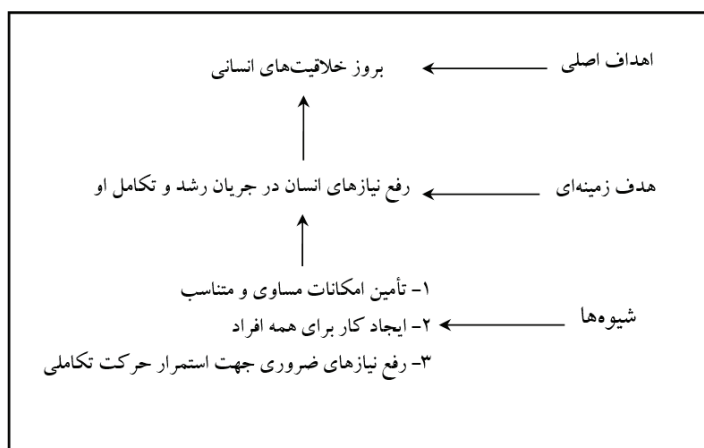
۱ - تأمین امکانات مساوی و متناسب؛

۲ - ایجاد کار برای همه افراد؛

۳ - رفع نیازهای ضروری جهت استمرار حرکت تکاملی انسان؛

بر عهده حکومت اسلامی گذاشته شده است.

شکل-۳ - رابطه طولی بین شیوه‌ها، هدف زمینه‌ای و اهداف اصلی را نشان می‌دهد.



شکل-۳ - تعهد حکومت اسلامی در اقتصاد مستند به مقدمه قانون اساسی

در این جا باید به دو مقوله مهم پرداخته شود؛ مقوله اول آن است که غرض از حکومت اسلامی در این نمودار که مستند به مقدمه قانون اساسی شده است، چیست؟ مقوله دوم آن است که مشخص شود که اقتصاد جمهوری اسلامی ایران بر چه ضوابطی استوار می‌باشد؟ در ادامه درباره این دو مقوله به تفکیک مطالبی را مکتوب خواهیم نمود.

از آن جا که در فصل سوم قانون اساسی عبارتی وجود دارد که در آن از موظف بودن دولت جمهوری اسلامی ایران سخن رفته است، برای ادراک معنای «دولت» در این عبارت، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد تدقیق واقع گردید و ملاحظه شد که ضرورت معنی کردن و دقیق کردن مفهوم این کلمه مطرح بوده و حتی بیان شده که اصطلاح یا کلمه «دولت» را باید بعداً طبق موازین حقوقی در قانون اساسی تعریف کنیم (جلسه دوازدهم صفحه ۲۹۳). به همین نحو، در صورت مشروح مذاکرات گفته شده است که اگر احساس می‌شود که عبارت «جمهوری اسلامی با تعریفی که قبلاً کرده‌ایم» هماهنگی ندارد تعبیر دقیق حقوقی آن این است که بنویسیم دولت جمهوری اسلامی، که دولت شامل خود ملت هم می‌شود، البته معنی متعارف دولت در زبان فارسی در مقابل ملت فهمیده می‌شود، بنابراین، این‌جا، کلمه دولت می‌گذاریم به همان معنای دقیقش تا این اشکال برطرف شود (همان: ۲۹۲). از طرف دیگر، در طلیعه اصل اول قانون اساسی گفته شده است که حکومت ایران جمهوری اسلامی



است، لذا به نظر می‌آید رابطه بین حکومت و دولت یک رابطه اعم و اخص بوده، ولی دولت سهم بسیار مهمی در تدارک شیوه‌های سه گانه رفع نیازهای انسانی در جریان رشد و تکامل او برعهده دارد. به عنوان مثال، در بند ۱۲ از اصل سوم از جمله وظایف دولت آمده است: «پی‌ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن، کار، بهداشت و تعمیر بیمه»

در مجموع چنین به نظر می‌رسد که دولت، به هر مفهومی که مفروض گرفته شود، از نقش‌های کلیدی و تأثیرگذاری در پی‌ریزی بنیان‌های اقتصادی که شرایط صحیح و عادلانه، بر طبق ضوابط اسلامی، از آن‌ها مستفاد شود، برخوردار است. بنابراین، می‌توان در فهم بنیان‌های قانون اساسی به حضور و سازوکار عملکرد و فعالیت «دولت» اندیشید که با مباحث تئوریک رایج در ادبیات اقتصادی فاصله‌های بسیار و تفاوت‌های اساسی دارد. دلیل این فاصله و تفاوت‌های اساسی به مبانی فلسفی مربوط به اقتصاد سرمایه‌داری معطوف می‌شود. وقتی فرض گرفته شود که انسان برخوردار از آزادی مطلق است، بدیهی است در آن صورت هر نوع مداخله‌ای از سوی هر نهاد و موسسه‌ای که منجر به تحدید آزادی انسان شود - و دولت از جمله این نهادهاست - محدودکننده به‌شمار آید. به عبارت دیگر، در نظام‌های مبتنی بر لیبرالیسم، به‌طور منطقی جایی برای دخالت دولت و نقش آفرینی او در جریان‌های اقتصادی لحاظ نمی‌شود، اما وقتی مبانی فلسفی دانش اقتصاد متفاوت می‌شود، قاعدتاً کارکردها نیز به‌تبع آن‌ها مشمول تغییرات می‌شود، و این همان عاملی است که موجب زایش تفاوت‌های اساسی در کارکرد دولت‌ها هم می‌شود.

وقتی مستنبط از شاکله حکومتی قانون اساسی، اعمال قوه مجریه، با استقلال از سایر قوا، زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت صورت می‌گیرد، و جایگاه ولایت امر، جایگاهی ناظر بر اعمال حاکمیت و جاری شدن احکام و قواعد فقهی در بین مردم است، منطقی‌اً باید انتظار داشت که دولت صرفاً تأمین‌کننده امنیت و وصول‌کننده مالیات برای پرداختن به امور عام‌المنفعه نیست. دولت در شاکله پیشرفت قانون اساسی، دولتی موظف است و حاکمیت و تصدی‌گری بسیاری را برعهده دارد. چنین نیست که بتوان با مقیاس گرفتن کارکرد تئوریک دولت‌هایی که در امور اقتصادی تحت شرایطی ورود پیدا نمی‌کرده‌اند به این حکم رسید که دولت در اقتصاد برکنار و صرفاً فراهم‌آورنده امکان انتفاع بخش‌های



خصوصی است. چنین تلقی از دولت و کارکرد آن یکی از بن‌مایه‌های انحراف در راه نیل به اهداف اصلی جامعه دینی ایران است؛ معضل بزرگی که بی‌توجهی به آن تاکنون بسیاری از دستیابی‌های قابل‌تصور به تأسیس و مدیریت نهادهای لازم برای تحقق شیوه‌ها و اهداف قانون‌اساسی را زمین‌گیر کرده، و مقامات جامعه را در چرایی هزینه شدن بسیار کم‌نتیجه منابع کشور، در حیرت و تعجب فرو برده و یا رها کرده است.

دولت و پیشرفت

به‌لحاظ نظری و مبنایی، پذیرش مسئولیت‌هایی برای دولت به معنای تأیید واگذاری بخش‌هایی از مسئولیت‌های ولی امر است، که با تنفیذ حکم ریاست جمهوری، اجرای آن‌ها به وی و به هیأت وزیرانی که تشکیل می‌شود، تفویض می‌گردد، و این به معنای آن است که بین ولی امر و دولت یک رابطه طولی برقرار است و قائل شدن به هر کدام، از یک مفهوم و یک واقعیت حکایت می‌کند؛ حتی می‌توان گفت دولتی که برقرار است همان دولت ولی امر و امام امت است که خود با ترتیباتی به رسمیت شناخته شده و در یک تقسیم‌کار اعتباری بخش‌های اجرایی امور کشور یا دولت را به رئیس جمهور و هیأت وزیران و اسپاری کرده است. فلسفه و ادله حضور چنین دولتی قابل‌مقایسه با ادله توجیهی حضور «دولت»‌ها در بسیاری از قراردادهای اجتماعی نیست. اصولاً، به لحاظ مبنایی، بین آن‌ها تفاوت وجود دارد و منطقی است که انتظار داشته باشیم وظایف و تکالیف آن‌ها هم با دولت‌های دیگر متفاوت و مختلف باشد. لازم به تذکر است که دولت منتسب به ولایت امر، دولتی برخوردار از دغدغه رعایت کامل احکام فقهی و موازین اسلامی در حیطه مسئولیت‌های خود است، و بر آن شرایطی حاکم است که کارکرد آن دولت تقریباً حکایت کارکردی از عدالت و تقوای لازم و درنظرگرفته‌شده برای رهبری است، و چنین نیست که دست به هر کاری بزند و قدرت را با غیرموازین دینی خود به کار بگیرد. یعنی، درعمل نیز با دولتی مواجه هستیم که قابلیت‌های آن به گونه‌ای است که می‌توان به آن اطلاق دولت اسلامی کرد. لذا، نباید تصور شود دولت می‌تواند نهادی باشد که به مثابه آن‌چه در «انتخاب عمومی» بیان می‌شود در جستجوی منافع خود و حداکثر کردن آن است و موازین روش‌شناختی فردگرایانه را بر رفتار خود به مثابه یک مجموعه حاکم می‌نماید. چنین دولتی دولت منتسب به اسلام نمی‌تواند باشد.



این دولت از حیث عملی وظایفی را عهده‌دار است که تضمین حقوق زن در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی، ایجاد امکان اشتغال و شرایط مساوی برای احراز مشاغل تأمین خدمات و حمایت‌های مالی در برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کار افتادگی، بی‌سرپرستی، در راه ماندگی، حوادث و سوانح، از جمله آن‌هاست. نیاز به خدمات بهداشتی، درمانی و مراقبت‌های پزشکی، فراهم آوردن وسایل آموزش و پرورش رایگان برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه، گسترش وسایل و تحصیلات عالی تا سرحد خودکفایی کشور به‌طور رایگان، فراهم آوردن زمینه داشتن مسکن متناسب با نیاز با رعایت اولویت برای آن‌ها که نیازمندترند، به‌خصوص روستانشینان و کارگران از نمونه‌های دیگر این وظایف می‌باشند. علاوه بر این‌ها، مطابق اصل یکصد و بیست و ششم قانون اساسی، مسئولیت امور برنامه‌بودجه و امور اداری و استخدامی بر عهده رئیس‌جمهور است. چنین نگرشی به دولت حاکی از تکالیف مهم و عمده‌ای است که ضرورت دارد برای ایفای تعهدات مربوط به آن، درآمدهایی هم در اختیار دولت باشد. نهادی با این سازوکار، در جهت تضمین ایفای مسئولیت‌هایی است که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم شرایط کارکرد نهادی کشور را به‌گونه‌ای تدارک ببیند تا جامعه الگو (اسوه) تأسیس و دایر شود، و جامعه بتواند تبلور آرمان سیاسی خود را در قالب عینیت‌یافتن زمینه‌های نهضت اسلامی مشاهده نماید.

پیشرفت و مدیریت بوروکراسی

اداره غیرمتمرکز امور کشور از دیگر بنیان‌های پیشرفت در قانون اساسی است که در آمایش اصول و منویات آن جای پای مؤثر و تعیین‌کننده‌ای را به خود اختصاص داده است. در دنیای به‌شدت به‌هم‌پیوسته و همگراشده امروزی، مدیریت امور جامعه به روش غیرمتمرکز از چنان موضوعیتی برخوردار است که گویی روشی جز آن اصولاً قابل‌تصور نیست. این مقوله از جهت و حیث دیگری هم از اهمیت برخوردار است؛ با عنایت به گسترش روابط مجازی و این‌که همواره انسان‌ها در موقعیت‌های متفاوت مکانی این امکان را یافته‌اند تا اطلاعات موجود از تمامی داده‌ها و فراوری در دسترس آن‌ها را در اختیار داشته باشند، می‌توان عنایت به شیوه‌های حضور مردم در نحوه تعیین مسئولان کشور و همچنین تصمیم‌گیری‌ها را عملیاتی‌تر و کم‌هزینه‌تر یافت.



قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ضمن قائل بودن به وجود و حضور دولتی مقتدر و موظف در تأمین اشتغال و یا زمینه‌سازی برای آن، حقوق زن، تأمین اجتماعی، آموزش، و مسکن، در عین حال با پذیرش نقش و اهمیت شوراهای کشوری، نوعی مدیریت غیرمتمرکز امور را به رسمیت شناخته است، به نحوی که مطابق فصل هفتم، که به شوراها اختصاص یافته است، اداره امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان با نظارت شورایی به نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان ساماندهی شده است (اصل یک‌صدم). مضافاً این که مطابق اصل یکصد و چهارم، شوراهایی در واحدهای تولیدی، صنعتی، کشاورزی، آموزشی، اداری، خدماتی مرکب از نمایندگان اعضاء این واحدها تشکیل می‌شود. برای این شوراها وظایفی از جمله پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی، تأمین قسط اسلامی، همکاری در تهیه برنامه‌ها، و ایجاد هماهنگی در پیشرفت امور پیش‌بینی شده است. این منویات بیانگر آن است که قانون اساسی به اصل عدم تمرکز در امور متنوعی از کشور - به جز آن چه به وحدت ملی، تمامیت ارضی، نظام جمهوری اسلامی و تابعیت حکومت مرکزی مربوط می‌شود - قائل و پایبندی به آن‌ها را از ضروریات می‌داند. عمق و دامنه نفوذ کار غیرمتمرکز تا آنجاست که شورای عالی انسان‌ها، در عرض نمایندگان مجلس شورای اسلامی، می‌تواند با سازوکار تعریف‌شده‌ای حتی طرح قانونی از طریق دولت و یا مستقیماً از طریق خود به مجلس شورای اسلامی تقدیم کند، و مجلس باید این طرح‌ها را بررسی نماید.

هر چند دقت در مشروح مذاکرات بررسی نهایی اصول قانون اساسی حکایت از وجود پرسش‌هایی می‌کند که در این ارتباط مطرح، ولی چندان به جواب مقتضی راه نمی‌برد، لیکن وجود آن ابهامات نمی‌تواند نافی قاعده بسیار مهم و قابل‌اعتناء تمرکززدایی از امور و واگذاری امور مردم به خودشان باشد. به‌عنوان مثال، ممکن است این سؤال مطرح باشد که برای نظارت بر امور، سازوکاری لازم است که آن را عملیاتی کند و برای این کار باید اعتبارات استان به‌گونه‌ای در اختیارات تصمیم‌گیری شوراها قرار گیرد. لیکن این موارد مسکوت و البته مهم را می‌توان در قانون عادی حل و فصل نمود. آنچه اهمیت دارد آن است که روستاها، شهرها و حتی استان‌ها برای مدیریت امور محلی خود به مصلحت‌سنجی‌های مرکزیت کشور وابسته نباشند، و مرکز سیاسی کشور هم ناگزیر



نباشد به‌جای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری و ارتقاء روش‌ها، مدام درگیر پاسخ‌گفتن به شیوه‌هایی در اجرا، آن هم در نقاط مختلف کشور باشد، که هیچ دلیلی برای کارآمدتر بودن آن‌ها، از آن‌چه در استان‌ها و شهرها و بخش‌ها و حتی روستاها اتخاذ می‌شود، وجود ندارد.

اصل دوازدهم قانون اساسی رویه دیگری از همین بنیان ارزشمند در قانون اساسی است که در مضمون آن به‌صراحت از انطباق مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها، برطبق مذاهبی که در هر منطقه‌ای اکثریت دارند، یاد شده است.

اجرای غیرمتمرکز امور کشور به تخصیص بهینه منابع، مشارکت عموم در تعیین سرنوشت خویش، اظهارنظر و ارائه ایده‌ها و طرح‌های بدیعی که منجر به ابتکارات و تجلی خلاقیت‌های فراوان می‌گردد، پاسخ‌گویی و تصحیح ذهنیت مردم بر کنار مانده از حضور در تعاملات اجتماعی-اقتصادی، و اظهارنظر در خصوص سایر مسئولین کشوری می‌شود، و جامعه با احساس مشارکت در تغییراتی که به‌وجود می‌آورد و یا می‌آید، شاداب و با نشاط، اهداف و آرمان‌های خود را تعقیب می‌نماید.

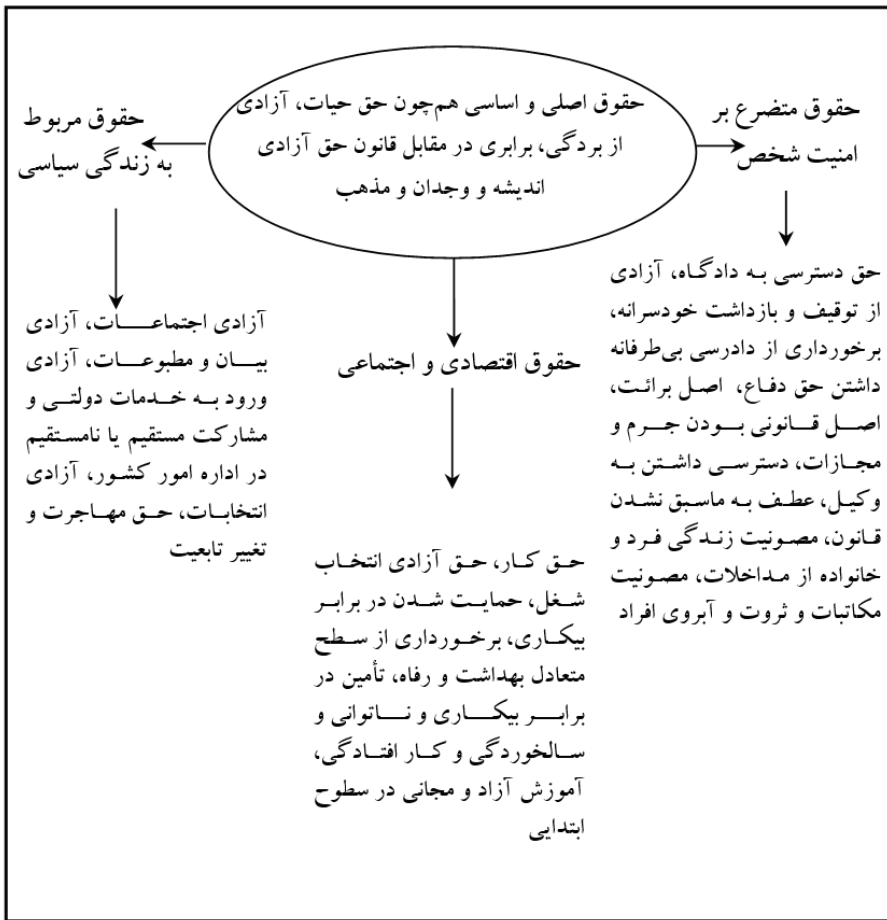
حقوق عمومی

حکومتی که هدف آن رشد دادن انسان در حرکت به‌سوی نظام الهی (والی الله المصیر) است، تا آن‌جا که زمینه بروز و شکوفایی استعدادهای وی را به‌منظور تجلی ابعاد خدا گونه‌اش فراهم آورد (تخلقوا باخلاق الله)، به‌طور منطقی هنگامی می‌تواند صیوررت در این مسیر را تضمین شده بیابد که در مراحل مختلف رشد دادن انسان، وی را از حقوق اساسی مهمی که لازمه آمادگی برای این هدف است برخوردار سازد؛ حق او را کما هو حقّه به رسمیت بشناسد، یعنی آن‌را مراعات کند، و از موانع و مشکلات بر سر راه بهره‌مند شدن او از «حق» خودش جلوگیری به‌عمل آورد. البته هم به لحاظ توسعه نیافتگی و هم از حیث نیازمندی به زمان کافی، تحقق مضامین آرمانی هر قانون اساسی و حصول به اهداف مرحله‌ای آن کاری ساده نمی‌باشد، به‌این معنی که ممکن است اصول متعالی و مناسبی برای قانون اساسی یک کشور و یا جامعه‌ای مورد وفاق قرار بگیرد، لیکن شرایط حاکم بر آن جامعه، و به‌عبارت دیگر محیط اجرای قانون اساسی، به گونه‌ای باشد که تحقق آن اصول را میسر نسازد و یا حداقل گام‌سپاری در مسیرهای طراحی شده برای



نیل به اهداف اصلی را با کندی مواجه سازد - مقوله‌ای که حکایت تمام کشورهای است که به خاطر مشکلات ساختاری امکان جهش ناگهانی در مسیر پیشرفت را ندارند. اما اهتمام برای تجلی دادن این اراده، که در بین همه بنیان‌های مطروحه در قانون‌اساسی، توفیق در رعایت حق انسان از دیگر بنیان‌ها بیشتر و نزدیک‌تر به هدف آرمانی جامعه می‌باشد، می‌تواند تا حد بسیار زیادی، هم در اولویت قائل شدن برای رسیدن به حق، و هم در ممانعت و خودداری از تمامی آن‌چه به سلب حق مردم می‌انجامد، تأثیرگذار باشد؛ زیرا مراعات حق از طریق مطرح ساختن و موضوعیت بخشیدن به این تکلیف زمینه‌ساز ایجاد، تعمیق و گسترش عدالت است. از این رو، «بنیان»ی بسیار مهم در این بحث است. می‌پذیریم که حق واژه‌ای است که تعریف کردن آن کار ساده‌ای نیست، لیکن می‌توان در این نکته در تعریف حق توافق کرد که «حق عبارت از سلطه و اختیاری است که در جامعه معینی برای یک انسان در برابر انسان‌های دیگر، یا برای یک انسان در برابر اشیاء به رسمیت شناخته می‌شود. در این معنی، گستره وسیعی در چشم‌انداز قرار می‌گیرد که شامل اختیار رد و قبول، اختیار عمل و خودداری از عمل است» (موحد، ۱۳۸۴: ۴۲-۴۳)

بدین ترتیب ناگزیر می‌شویم که برای حق و جمع آن حقوق انواعی قائل شویم، که حقوق طبیعی و حقوق موضوعه از جمله آن‌هاست، و تأکید نماییم که برای هر فردی علاوه بر آن‌چه به ضرورت انتظام زندگی اجتماعی حقوقی در قوانین مصوب مجالس قانون‌گذاری در نظر گرفته می‌شود، حقوقی هم لحاظ می‌گردد که نسبت به حقوق موضوعه، طبیعی نامیده می‌شوند، یعنی چندان لازم نیست که کسی آن‌ها را به رسمیت شناخته باشد. آزادی شخصی، امنیت، مالکیت، آزادی کسب و کار، و همچنین آزادی بیان و اندیشه، آزادی مذهب، آزادی اجتماعات و ... از جمله حقوق طبیعی محسوب می‌شوند که در گذر زمان متنوع شده و گسترش یافته‌اند. شکل-۴ - می‌تواند تصویر مناسب‌تری از آن‌چه در روزگار ما به عنوان حقوق طبیعی پذیرفته می‌شود را نمایش بدهد (همان، ۳۸۴: ۳۸۴).



شکل-۴ - منظومه‌های حقوقی منبعث از حقوق اصلی و اساسی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این نوع از حق را به مناسب‌ترین شکل ممکن مورد حمایت قرار داده، و از این حیث به یکی از ضروری‌ترین بنیان‌ها برای حیات انسان مجهز است، و به‌طور منطقی این قابلیت را متجلی کرده است که در الگوی طبیعی و منطقی مورد نظر جامعه دینی، که به تربیت انسان موحد آزاد می‌انجامد، حقوقی از این سنخ به رسمیت شناخته شده است. این مجموعه حقوق، که در فصل حقوق ملت تصریح شده و منبعث از دیدگاه‌های وحیانی به حیات طبیعی انسانی است، حاکی از آن است که



قانون‌اساسی در سپهر تحقق آرمان‌ها و آمال ملت، تشکیل جامعه‌ای مبتنی بر رعایت حقوق طبیعی انسان را جستجو می‌کند و این همان مهمی است که ما از الگوی زندگی شخصی و عمومی آحاد یک جامعه انتظار داریم. گفتنی است بخشی از آن چه مبتنی بر آموزه‌های وحیانی در قرارداد اجتماعی میان حکومت و مردم گنجانیده شده است، در دنیای منزوی شده از وحی امروز هم، با توان عقل انسان، تحت عنوان «اعلامیه حقوق بشر» اشاره شده است. یعنی حقوق طبیعی انسان‌ها در دنیای معاصر برخوردار از ردپایی از حقوق مورد نظر اسلام برای انسان است. گفتنی است انسان‌هایی که به اصالت عقل تمکین می‌کنند، و خداوند را از صحنه نظام سیاسی و تصمیم‌گیری منزوی کرده‌اند، به این مهم دست یازیده‌اند که حقوقی را برای انسان به رسمیت بشناسند، لیکن نکته قائل تأمل در مواجهه با مسأله حقوق بشر در اسلام و در جامعه بشری است. ما بر آن هستیم که باید انسان غربی را، از آن حیث که توانسته است بخشی از آن چه ادیان و به خصوص دین اسلام برای انسان به عنوان «حقوق» به رسمیت می‌شناسد را ادراک و به آن‌ها قائل شود، مورد تمجید قرار داد، ولی این به دور از انصاف و صحت است که حقوق طبیعی اسلام را در مقایسه با آن چه آنان به دست آورده‌اند، مورد قضاوت قرار داد و نتیجه‌گیری کرد که بخشی از آن چه در حقوق اسلامی است، از آن جهت که در اعلامیه جهانی حقوق بشر جایگاهی ندارد، باید محذوف تلقی کرد. زمان‌های طولانی خواهد گذشت و به تدریج انسان متوجه خواهد شد که حقوق طبیعی الهی از آن حیث که به رسمیت شناسنده آن خالق متعال و قادر حکیم است، حق معیار محسوب می‌شود.

البته جستجوی ابعاد حقوق طبیعی برای انسان‌ها فراتر از آن چه مذکور افتاد است و کافی است در این ارتباط به رساله حقوق امام سجاد^(ع) مراجعه شود، که طی آن اجزاء ابعاد حقوق متقابل انسان و خودش نیز مورد بررسی و تدقیق واقع شده است، و حکایت از جایگاه و نقش برجسته «حقوق» در شاکله و سبک زندگی اسلامی می‌نماید.

عدالت

نکته مهم در بحث «حق» آن است که در خصوص بعضی از انواع آن، تکلیفی هم برعهده دولت گذارده شده است تا چنین نباشد که حقوق مستظهر به تحقق مشروط به اقدامات دولت، برای عملیاتی شدن مکلفی را در قبال خود نداشته باشد. یعنی درحالی که تفتیش



عقاید ممنوع و مورد تعرض و مواخذه قرار گرفتن اشخاص به صرف داشتن عقیده‌ای خاص ممنوع است، و این حق برای افراد محترم شمرده شده که عقیده‌ای را داشته باشند، و این حق تکلیفی را برعهده کسی نمی‌گذارد، لیکن رعایت حقوق زن، یا امکان اشتغال، یا آموزش و پرورش رایگان، و یا فراهم آوردن زمینه داشتن مسکن متناسب با نیاز از جمله حقوقی است که دولت در قبال آن‌ها مطابق قانون اساسی مکلف گردیده است و او موظف است تا این حقوق را محقق کند. در این جا صحبت از این نیست که اقتصاددانان درباره اقتصاد و ارتباط آن با دولت‌ها چه گفته‌اند، و بحث بر سر آن نیست که آیا دولت بازرگان خوبی هست یا خیر، بلکه بحث بر سر اجرای وظیفه‌ای است که تعطیلی آن به نادیده انگاشتن «حق» انسان‌ها می‌انجامد؛ و حق «بنیان» خطیری است که تعطیلی و یا تحت‌الشعاع قرار گرفتن تحقق آن به منزله تحکیم پایه‌های عقب‌ماندگی و انحطاط و رفتن به قهقرا است. بدیهی است برای پرداختن به این وظیفه می‌توان و باید سازوکارهای کارآمد و مناسبی را طراحی کرد که کم‌ترین هزینه ممکن را بر دولت تحمیل کند، در بلندمدت قابل ادامه دادن باشد و درعین حال کیفیت مناسبی را در خدمات ارائه شده تعقیب نماید. اما اصل وظیفه که تکلیفی در قبال حق است، تعطیل شدن نمی‌باشد، و از همین جاست که جوانه‌های عدالت سربرمی‌آورد و حق بر جایگاه خود می‌نشیند. تکلیف در این مقوله سبب ساز تحقق حق می‌شود که همان عدالت است. از نظر ما جامعه‌ای که در آن مردم از انواع «حق» و حقوق بهره‌مندند، و این بهره‌مندی - هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی - به رسمیت شناخته می‌شود، جامعه‌ای است که در آن «تکلیف» در قبال «حق» عملیاتی گردیده، و به اصطلاح صاحب حق از طریق خودش یا از طریق دیگران - اعم از سایر افراد یا دولت - حق خود را به اندازه ظرفیت و استعدادش دریافت کرده است؛ و این دستاورد بسیار بزرگی است که در جامعه الگو، به‌طور قهری اتفاق می‌افتد.

به‌عبارت دیگر، وقتی افراد صاحب حق، همان‌طور و به همان اندازه که صاحب حق هستند، موفق شوند حق خود را دریافت کنند و خودشان را هم مکلف ببینند که حقوقی را که دیگران به عهده آنان دارند، رعایت نمایند، در واقع پدیده «دادن حق هر موجودی به خودش» اتفاق افتاده است و این همان است که «عدالت» نامیده می‌شود. عدالت به این مفهوم، به تعادل رساننده همه عدم تعادل‌هایی است که به دلیل در جای



خویش قرار نگرften موجودات، در نظام هستی واقع شده و موجبات انواع و اقسام عدم تعادل‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... را فراهم آورده است. در این نگرش، انجام ضروری تکالیف تعریف شده برای اشخاص حقیقی و حقوقی، و از جمله دولت، سبب ساز شکوفایی استعدادها و قابلیت‌های موجودات (در مقیاسی که قابلیت آن را دارند) می‌شود، و درعین حال هیچ موجودی نمی‌تواند در معرض برخورداری از امکاناتی قرار گیرد که قوای ذهنی و جسمی وی قابلیت لازم برای آن برخورداری را ندارد. لذا حقوق مختلف انسان‌ها و وسایر موجودات، متناسب با همان ضوابطی که آن‌ها را محقق کرده است، رعایت می‌شود، و کسی احساس نمی‌کند که حقی از او ضایع شده یا واجد توانمندی‌هایی بوده که به دلیل فقر یا رفتاری‌های دیگر، امکان نضج و نمو و بالندگی آن از وی سلب شده است.

در چنین جامعه ای مبتنی بر اصل اعطای حق هر کسی به خودش، در واقع فرصت‌های یکسان برای انسان‌ها تدارک دیده می‌شود، و آن‌ها در صورتی که به دلایلی نتوانسته باشند به پرورش استعدادهای خودشان اهتمام نمایند، می‌توانند با استفاده از زمینه‌های برابری فرصت‌ها، در تراز کسانی قرار بگیرند که با امکانات و بهره‌مندی‌های خودشان، فرصت برابر با دیگران را برای خویش اکتساب کرده‌اند. این فرصت‌ها به‌خصوص در زمینه‌های آموزش، بهداشت، درمان، تغذیه، اشتغال و مسکن بیشتر از موارد دیگر به چشم می‌خورد. بدیهی است که انسان‌های بهره‌مند از فرصت‌های یکسان، مطابق استعداد و تلاش و کوشش خود (پس از بهره‌مندی)، به لحاظ برخورداری‌های مکتسبه لزوماً با هم یکسان و مشابه نیستند، یعنی در جامعه‌ای که فرصت‌های یکسان وضع می‌گردد، درعین حال تفاوت هم لحاظ می‌شود و این تفاوت‌ها، چنانچه مستظهر به تلاش و قابلیت‌های موجودات باشد، به‌طور قطع می‌تواند حاکی از عدالت هم باشد. جامعه‌ای که در آن افراد حق خود را به شیوه‌های متناسب با فنون و سازوکارهای مبتنی بر دانش و عقل بشری دریافت می‌کنند، و این حق می‌تواند حتی ریشه در نیاز آنها داشته باشد، جامعه‌ای عدالت محور است، یعنی یا مردم خودشان حق خودشان را کسب می‌کنند و یا اگر نیازمندند، نیازشان هم حقی است که اعطای آن به عهده مکلفان به ادای آن است. در چنین جامعه‌ای، عدالت قاعده‌ای برای دینی بودن امور به شمار می‌رود، یعنی چنین نیست که هر چه دین گفت، عدالت باشد، بلکه هر آن چه را که عدالت است، دین بیان می‌کند.



شکل‌گیری جامعه عدالت‌محور، هر چند از فراهم بودن فرصت‌های برابر برای آحاد مردم متأثر است، ولی این حقیقت را هم نمی‌توان کتمان کرد که از ویژگی‌های چنین جامعه‌ای حاکم بودن فرصت‌های برابر برای همگان به لحاظ عملیاتی، و نه صرفاً در نظریه است، و به نظر می‌رسد بنیان‌های مذکور در این مکتوب که معطوف به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌باشند تشکیل چنین جامعه‌ای را تعقیب می‌کنند. یعنی این بنیان‌ها می‌توانند شرایطی را تدارک ببینند که کارکرد آن‌ها در برخوردار بودن افراد از فرصت‌های یکسانی است که دسترسی و اکتساب آن‌ها می‌تواند زمینه‌ساز عدالت در ابعاد مختلف شود؛ به این معنی که بر مبنای برابری همه انسان‌ها در قبال قوانین، و بهره‌مندی برابر از مواهب طبیعی، نظام حقوقی و نظام اقتصادی چنان شکل می‌گیرند که امکان بهره‌مند شدن همگان از فرصت‌های یکسان فراهم آید. فرقی نمی‌کند که افراد با امکانات خویش این امکان را تدارک ببینند، یا دولت ناگزیر باشد برای کسانی که به هر دلیل موجهی نمی‌توانند زمینه‌ساز تساوی فرصت‌ها برای خویش شوند، این مهم را عملیاتی کند. یعنی آن‌چه اهمیت دارد آن است که استعدادی نباشد که به سبب فقر و ضعف شکوفا نشود، و فرصتی نماند که به دلیل نبودن امکانات مورد استفاده قرار نگرفته و یا احتمالاً به تهدید مبدل شود. به این ترتیب، نوعی عدالت در جامعه برقرار می‌شود و بعد از آن انسان امکان مشارکت در رقابت‌های سالم اقتصادی و غیره را به دست می‌آورد، که از حیث پیش‌نیازهای اولیه اکتسابی، با دیگران برابر دانسته شده و در عمل هم این برابری تحقق یافته باشد.

وقتی از فرصت‌های برابر سخن به میان می‌آید، غرض آن است که شرایطی ایجاد می‌شود که در آن همگان فرصت بهره‌مند شدن از آموزش، تسهیلات بهداشتی و درمانی، تغذیه، مسکن و اشتغال را دارند. واضح است که این امکان به منزله آن نیست که همه می‌توانند در عمل نیز به یک اندازه از مواهب فرصت‌های مذکور استفاده کنند، بلکه به معنای آن است که نباید کسی باشد که واجد صلاحیت و استعداد و قابلیت باشد، اما به دلیل نبودن فرصت نتواند استعداد و قابلیت‌های خود را محقق کرده و در نتیجه مورد ظلم واقع شود. در جامعه‌الگو، همگان حق بهره‌مندی از آموزش را دارند و دولت قاعداً این مقوله را تأمین مالی شایسته می‌کند. این آموزش باید در جهت بهره‌مندی فرد از حداقل‌های لازم برای خواندن و نوشتن و اندیشیدن باشد و بدیهی است که لزوماً باید به گونه‌ای هدایت



تحصیلی شوند که نیازهای تخصصی مراحل مختلف رشد اقتصادی که جامعه در حال تجربه آن است، تأمین گردد.

این نکته حاوی اشاراتی به وضع نابسامان نظام آموزشی‌ای است که توجهی به ضرورت رفع نیازهای بازار کار ندارد. به بیان دیگر، نمی‌توان تصور کرد که در جامعه الگو، از یک طرف با هزینه دولت، آموزش در اختیار عده‌ای قرار گیرد، ولی از طرف دیگر آن آموزش در جهت تأمین نیازهای مرحله‌ای کشور به نیروی انسانی نباشد، و در نتیجه به پدیده‌بیکاری تحصیل‌کردگان دامن بزند. نظیر استدلال مطرح شده درباره آموزش، متوجه بهداشت و درمان نیز می‌باشد، یعنی وضعیت بهره‌مندی مردم از تسهیلات بهداشتی و درمانی باید به‌گونه‌ای باشد که هیچ‌کس در معرض آسیب دیدن به‌خاطر نبود امکانات بهداشتی، و در خطر بیماری ناشی از فقدان امکانات برای واری‌های دوره‌ای سیستم‌بدن خود قرار نداشته باشد. همچنین، میانگین عمر افراد از این حیث که فقر امکان مراقبت‌های بهداشتی و درمانی آنان را تحت‌الشعاع قرار داده است، پایین نباشد. البته این نکته هم منظور نظر باشد که دولت ضمن فراهم آوردن این امکانات برای همه، قاعدتاً معنی برای مراجعه کسانی که به جهت برخورداری‌های مادی، امکان و تمایل به مراجعه به بخش خصوصی و خرید خدمات از آن را دارند، ایجاد نکند. تغذیه کودکان و مادران آن‌ها، چه زمانی که دوره بارداری را می‌گذرانند و چه دورانی که فرزندان خود را شیر می‌دهند، یک اصل در جامعه الگو تلقی می‌شود، لذا نباید کسانی که در معرض فقر و تنگناهای معیشتی هستند از این حیث مورد بی‌مهری قرار گرفته، و در نتیجه، آثار سوء تغذیه را به فرزندان خود سرایت دهند.

جمع‌بندی، نتایج و پیشنهادات

نکته‌ای بدیهی است که در بسیاری از کشورهای جهان که در طبقه‌بندی‌ها، در حال توسعه و یا توسعه‌نیافته تلقی می‌شوند، نوعی حیرت و انفعال در قبال پیشرفت‌های مادی و حتی در مواردی معنوی کشورهای توسعه‌یافته وجود داشته باشد، و همین حالت موجب آن شده باشد که کشورهای در حال توسعه، فهم و ادراک ناصحیحی از حقیقت «توسعه یافتگی» را واجد شده باشند. ممکن است این کشورها یا اصولاً ندانند توسعه‌یافتگی چیست و یا با این احساس که می‌دانند «توسعه یافتگی» چیست دچار توهم ادراک در



جهلی مرکب گردند. به نظر ما، این مقوله برای بسیاری از این کشورها رخ داده است؛ مقامات و مسئولین آن‌ها همراه با اقشاری از طبقات به اصطلاح نخبه، تلقی‌های متفاوتی از «توسعه یافتن» دارند، بعضی‌ها توسعه را در عمران و آبادانی و ساخت و ساز می‌فهمند، عده‌ای آن را در افزایش صادرات غیرنفتی جستجو می‌نمایند، گروه دیگری افزایش تعداد دانشجویان را دلیلی برای توسعه می‌دانند، و مجموعه دیگری با تفکیک توسعه اقتصادی از توسعه سیاسی و جدا کردن این دو از توسعه فرهنگی و جهی از این وجوه را توسعه می‌انگارند. یادآوری این نکته مهم است که چون کسانی عدالت را در کارکرد آزاد اقتصاد و حاکمیت قوانین عرضه و تقاضا در بازار می‌دانند، بر فهم خود از توسعه از طریق پایبندی به آزادسازی مقررات، و به‌خصوص قیمت‌ها، و محدود کردن حضور دولت در اقتصاد، پافشاری می‌نمایند. حتی مجموعه‌هایی هستند که افزایش میزان برخورداری جامعه از آموزش، بهداشت، آب آشامیدنی سالم، سرانه تلفن و... را توسعه یافتگی می‌دانند. آن‌چه در تمامی این برداشتها به نحوی خودنمایی می‌کند آن است که، آگاهانه یا ناآگاهانه، عمدتاً توسعه یافتن جوامع به معنی «مثل جوامع توسعه‌یافته شدن» تعبیر می‌گردد، و به این ترتیب چون بسیاری از افراد می‌خواهند مثل دیگران شوند، یعنی مثل توسعه‌یافته‌ها شوند در یک مسابقه انفعالی و در اوج شیفتگی، به هر آن‌چه که به توسعه‌یافته‌ها مربوط می‌شود تمسک می‌کنند، و آن را در مسیر ایده‌آل‌های خود می‌شمارند، حتی اگر این اقدام که در پی آمد باورهای ذهنی حاصل می‌شود منوط به از دست شدن و یا کنار گذاشته شدن داشته‌ها و یافته‌های جامعه خودشان گردد. آنان حتی نمی‌توانند در این واقعیت تمرکز و تأمل کنند که جوامع توسعه‌یافته برای این که فاصله بین توسعه نیافتگی خود در قرون گذشته را با توسعه‌یافتگی در قرون بعدی طی کنند، در پی تقلید از جوامع دیگر نبودند، بلکه بر داشته‌ها و باورهای خودشان اتکا داشتند، و البته هوشیارانه مسیر پیشرفت و تعالی را پیمودند، و به گونه‌ای عمل کردند که «آرزوی توسعه همگانی شد. معنای توسعه، آرزوی داشتن الگوی مصرف غربی، قدرت جادویی سفیدپوست، و تشخص ملازم با آن، شیوه زندگی شد... بهترین طریق دستیابی به این آرزو البته تکنولوژی بود. آرزوی توسعه به معنای قبول دین علم و پرستش تکنولوژی و البته تقاضای داوطلبانه غربی‌سازی برای غرب‌زدگی بیش‌تر به منظور غربی‌سازی باز هم بیش‌تر بود» (لاتوشه، ۱۳۷۹: ۳۹). به عبارت دیگر «قبول عملی تکنولوژی روزمره، اعتقاد عمومی به علم به‌عنوان منشأ



اعجاز تکنولوژی، تسلیم اجباری به اقتصاد که همگی با تهاجم فرهنگی احیاء و مستحکم می‌شوند، عوامل مقاومت ناپذیر یکسان‌سازی اندیشه‌اند (همان، ۷۹: ۴۲).

این رویکرد و روند که پیروزی بر بشر را به جای پیروزی بشر حاکم کرده است، قابل دوام نیست، اما شکستن مبانی آن مستلزم شناخت غرب است. ضرورت اصلی آن است که در جامعه ای هم‌چون جامعه ما، نوعی غرب‌شناسی عمیق وجود داشته باشد، تا با فهم عناصری که غرب با آن‌ها مرتبط است ادراک حقیقی لزوم اعتناء به مبانی موجود در جامعه خویشتن، عودت نماید و توسعه یافتن و یا پیشرفت کردن به جای این که "مثل غربی‌ها شدن" معنی گردد، به فعلیت بخشیدن استعدادها و ارزش‌ها و قابلیت‌های علمی خود و در عین حال بهره‌مند شدن از دستاوردهای بشریت تعبیر شود. به این ترتیب است که ما توانسته‌ایم جامعه حیران و متحیر و مشتاق استحاله‌دردیگری‌شدن را مقدماً به جای خود برگردانیم، تا بعد از آن مطابق بنیان‌های مذکور در سبک زندگی مطلوب و مناسبی که به عنوان قرارداد اجتماعی و یا قانون‌اساسی بین مردمان جامعه توافق گردیده است جریان توسعه و یا پیشرفت را در جای خویش آغاز کنیم. این ادراک صحیح از مقوله توسعه، بازگشت به همان مبانی مذکور در این مکتوب است.

ما از عقاید اسلامی، به عنوان مبنایی محوری و کلیدی، که حضور آن در سبک زندگی ایرانی را ۹۹/۵ درصد از شرکت‌کنندگان در رفراندوم قانون‌اساسی پذیرفتند، یاد کردیم، و نهادسازی بر مبنای آن را زمینه‌ساز عینیت بخشیدن به اعتقادات مطروحه در جریان نهضت اسلامی برشمردیم. علاوه بر آن تشکیل جامعه نمونه (اسوه) را از طریق تجلی ابعاد خداگونگی «انسان تربیت شده با ارزش‌های والا و جهان‌شمول اسلامی» و حاکمیت صالحان بر شئون دولت یافتیم و جمهوری اسلامی را همراه با اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط موفق دانستیم. این به معنای یادآوری این نکته بود که اداره جوامع پیچیده امروزی با شاخص اسلام مستلزم تلاشی دغدغه‌مند و بی‌وقفه و مستمر از جانب فقهای جامع‌الشرایط است، و در این ارتباط نمی‌توان جریان متحول‌ظهور و نضج و مسأله‌ساز پدیده‌ها را با سکون و فراغ بال ناشی از اجتهاد در دوران منزوی بودن حاکمیت وحی سروسامان داد. تبلور دغدغه‌مندی از قضاوت‌های ناصحیح معطوف به ناکارآمدی قوانین اسلامی در اداره جامعه، که به سبب اجتهاد احتمالی نامتناسب با روند و سرعت تحولات حاصل می‌آید، می‌بایست جامعه دانشمندان علوم اسلامی ما را لحظه‌ای از تقلا و تلاش



علمی و دفاع عالمانه و عاملانه از حقانیت کارآمدی اسلام غافل نسازد. مبدا صرف علاقه مردم به جریان اسلام و عاملان آن، به ایجاد نوعی جریان، خاطر جمع از هر نوع قضاوتی راجع به اسلامی بودن امور بدون پشتوانه‌های اقناع کننده بینجامد و جامعه عالمان دینی را در غفلت از نهادسازی منطبق با قانون اساسی، حداکثر به مغایر نبودن کارکرد نهادهای جامعه (حتی اگر عاریتی هم باشند) با موازین دینی، راضی نگهدارد.

آزادی از دیگرمانی غیرقابل خدشه در سپهر آمایش پیشرفت در قانون اساسی است که مرزهای آن جز به حدود موازین دینی محدود نمی‌شوند، قدر و منزلت این مهم که باید از صورت مندرج شده در نظریه به قالب شکل گرفته عینی در سبک زندگی متبلور شود، چنان است که وقتی محقق شد توسعه و یا پیشرفت تحصیل شده است و بدیهی است ابزارها و امکاناتی لازم است تا مبانی بر شمرده شده در این سپهر و حیاتی عملیاتی شود. به عبارت دیگر، زمینه‌سازی برای بروز خلاقیت‌های متفاوت انسانی، که آزادی هم از جمله موارد بارز شده در آن است، محتاج تأمین امکانات مساوی و متناسب برای همه و رفع نیازهای ضروری جهت استمرار حرکت تکاملی انسان است، و چنین رسالتی بدون حضور دولتی قانونمند و مدیریت کننده بر مبنای احکام اسلامی ممکن به نظر نمی‌رسد. بنابراین دولت در قانون اساسی «دولت»ی توسعه‌ای است که زمینه‌ساز، تسهیل کننده و بسیج کننده مردمان آزاد و متدین برای کار و تلاش و پیشرفت است. این دولت دولتی نئوکلاسیکی نیست که فلسفه وجودی آن ایجاد انتظام برای فعالیت دیگران، اما تأثیرگذاری‌اش در اقتصاد به معنای تحدید آزادی‌های مردم باشد. لذا نباید عجیب جلوه کند که ما مبنای عدم حضور فعال دولت در اقتصاد را در نقطه مقابل مبانی و باورهای اسلامی بشناسیم، و جریان منزوی کردن دولت توسعه‌ای کارآمد که احکام فقهی را اجرا کند جریان منحرفی نسبت به مبانی قانون اساسی بشناسیم، که متأسفانه دهه‌های طولانی است به عنوان نهادی غریبه در شاکله اجرایی نظام اسلامی جا خوش کرده و به تعمیق مبانی فکری لیبرالیسم مشغول و به تلاش برای «مثل دیگری کردن» جامعه دینی در امر توسعه مشهور است.

کار چنین دولتی وقتی به سوء تخصیص منابع نمی‌انجامد که از جمله به اداره غیرمتمرکز امور کشور اهتمام داشته باشد و مطابق مبنای «پذیرش شوراها» در سراسر کشور به مدیریتی غیرمتمرکز، مگر در موارد معطوف به وحدت ملی، تمامیت ارضی و تابعیت



حکومت مرکزی بپردازد.

مبانی دیگری همچون «حق» و «حقوق» و «تکلیف» در آمایش پیشرفت الگوی قانون اساسی ضمانتی برای ایجاد عدالت فراهم می‌آورند و جامعه الگوی مورد نظر را عدالت محور می‌سازند. در این جامعه الگو، فرصت‌های برابر برای آحاد مردم تدارک دیده می‌شود و فقر را به عنوان سلب‌کننده شخصیت فقیر بلاموضوع می‌نمایند. این عمده مواردی است که ما از سبک زندگی اسلامی ایرانی یا همان الگوی پیشرفت انتظار داریم؛ مواردی که بنیان‌های آن به نحوی که برشمردیم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران عملیاتی شدن کامل خود را به انتظار نشسته‌اند.



فهرست منابع

- بارنت، اریک. (۱۳۸۲). مقدمه‌ای بر حقوق اساسی. برگردان عباس کربلایی، نشر میزان، تهران.
- مجلس شورای اسلامی. (۱۳۶۴). صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: آذرماه ۱۳۶۴.
- زمانی، مصطفی. (۱۳۸۴). ترجمه‌ی نهج‌البلاغه، مؤسسه انتشارات نبوی، تهران.
- لاتوشه، سرژ. (۱۳۷۹). غربی‌سازی جهان، ترجمه‌ی فرهاد مشتاق‌صفت، انتشارات سمت، تهران.
- موحد، محمدعلی. (۱۳۸۴). در هوای حق و عدالت، نشر کارنامه، تهران: بهار ۱۳۸۴.
- مهرپور، حسین. (۱۳۸۹). مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، دادگستر نشر، چاپ دوم، تهران: زمستان ۱۳۸۹.

http://pajoohe.com - ۷

